وصل ستم را که در باب عدم انوشته ام برنگارم و بنا بر افاده کافه امام مطلع آن دارم که رد و
ممکن التوقع نیست وانشاء الله تعالی اگر زمانه دست می دهد مصاحف اصل رساله هم ملحق
سر لوح ساخته بدیهه ناظرین حق گزین کرده خواهد شد و ملخص رساله بخدمت ناظرین تا ممکن
استعداد الناس پیش کنم کنایه درین ملخص جمع کرده ام سامعان نیست که تخطیه و تسبیع و تصحیح
معاصران سرمایه امتیاز خود می پندارم بلکه درین دو گروه هر کسی که تلاوتش می کند که هم برای
سود کافه امامه کافی است هم جهت مساعی مر تصعیب عالی علام وانی اما چون بعضی معاصر
معتقین ابرام امری دیگر محمول فرمایند و لعل در آتش شوند و انصاف از دست دهند و
بر غلط و اعتساف خود با استبداد در پایند آن از دو حالی خالی نبود یکی آنکه منظر ایشان
همان است که حق تعالی آن اشارت و هدایت فرموده ان بعض الظن اثم الآیه دوم
آنکه چون این حضرات را بر غلط و اعتساف خود با تمه پیشرود ملکه بران اصرار و استبداد برآید
پس سالکان مسالک صدق و سداد و راه نوردان مناهج حق و ارشاد را اعلان امر حق
که بهی و مقتضی برای افاده عام در راه کافه امام است چگونه دست بردار تواند بود کما قال
العلامة قطب الدین الشیرازی فی شرح القانون فی بیان اوصاف الاطباء و یکون حریصا
والتعلم فی الدیار باجتماع العلوم طالبا الملاقاة ذوی الفضل کثیر السؤال والاستفسار عن
کتب الاوائل من الحکماء مما یحتاج الیه شدید الحرص علی جمعها واقتنائها واذا امکنها کان حریصا
علی قراءتها وفهمها والمواظبة علیها والملازمة لها اشد من حرصه علی طلبها وتملکها والحرص
علی تملک الکتب لیفهم وعن ادخار العلوم لیعلم فالاکان مثلها کمثل الحمار یحمل اسفارا ویستعمل حاملا
والتعب والحرص والاجتهاد والسهر للمطالعة والقراءة وتکرارها والتعلم ولا یلیق ذکره ههنا
انه لا ینبغی ان یقدر و ... فان النسیان یعرض لکل انسان ویصرف همته الی اسفاره الی ان ...

اختلاف امزجة البلدان والاهوية التي بالطبع والتي بالعرض ويعرف بالفحص
بكل موضع من حيوان ونبات وجبال وبحار وانهار وكيفية امزجة كل موضع و
اخلاقهم وعاداتهم واهويتهم واغذيتهم ومشاربهم وصناعاتهم وما يحدث من امراضهم
في فصل فصل وسنة سنة ومن مرضاهم ويبحث ذلك هل هم مصيبون فيها مخطئون وان
خطاؤا فليتطر (فلينظر) الى خطائهم فهو اومن اطبائهم ويفتش ويبحث عن اسباب هذه الاشياء
كلها ويثبتها ويعمل بحسبها ولا يقنع بذلك حتى يتفقدها بما ورثه المتقدمون من الاطباء
فان خالف ذلك فليتطر من المخطي ويعمل مع كل هذا الاستقصاء من الادوية المفردة
معرفة صورها واسمائها وقواها ويميز جيدها من رديها ويسلمها من مغشوشها الى ان
قال كثير التفكر في احوال من بين يديه من المرضى ناظرا فيما يحتاج ان يدبرهم وقيل
ان يدخل اليهم يحاسب نفسه كل يوم فيما يعمل معهم ووصف لهم فان علم انه مصيب مضى
على ما هو عليه وان اخطأ او قصر في بعضها تلافى ذلك واعد له ما يوافقه الخ وچون از
اكثر معتمدين گوش كرده ام كه (اهل هند جز فاقه ديرهير هيچ نميدانند و تا وقتيكه مرضى را
غذا بداده نشود بجه طور قوت آنها باقي مي تواند ماند وچون قوت انسان از فاقه
حائكيه
ويا رود است اشد اباقي بماند وو اي بستد جگونه جان برى مرلص متصور ميتوا ند شد حه
دفع مرض) ومؤيد ممن مقال ست اهمال واغفال اطباء ما مدار ومعمول بصعوبة اكابر گا
در معالجات ومداوات لهذا اين مختصر را برنگاشتم تا بر صاحبان انصاف كه دور از عصبيت
اند حالي شود كه باتفاق ائمه فن اندرين باب طريق انيق وصواب چيست وحق بر
كيست واين مختصر را بقطرانه دافع المنيه ونافع البريه في احكام التغذية لاصحاب
التخمة والهيضة موسوم ساختم و بر چند فصول وخاتمه مرتب كردم والله ملهم الحق

والتوفیق وهو ولی التحقیق **فصل اول** دربیان ماهیت وتعریف غذا بدانکه
غذای مطلق آنست که تاثیر وی درآن دربدن بماده فقط باشد نه بکیفیتی از کیفیات اربعه
غالبه بر مزاج اصلی وتفصیل صورت بدین نهج که چون وارد بدن گردد وتاثیر در آن کالبد بتوسط
کیفیتی که لازم آنست بدن از آن متاثر ومتغیر نشود واز مزاج اصلی خود برنگردد بلکه
در آن تصرف نموده صورت غذائی آن را متغیر ومتبدل گرداند که صورت اصلی آن باقی
نماند ومستحیل بصورت خلطی شود وآنچه بالقوه هست آن را بالفعل آورد وظاهر کند ومستعد شود
که گردد جزو عضو بر اقطار ثلثه اعضا وسیراب ومالص گردد بر آن صورت عضوی از رسد
دیابس حل اسمه باستعداد ودرمیان سد آب گوشتهای لطیف بدرده تحم مرست وما لعابیه
معرکه دم وسایر حبوب وکیفیت حاصل از آن منافی وغالب کیفیت اصلیه بدن نباشد
دوای مطلق آنست که تاثیرش دربدن بکیفیت فقط باشد وماده آن قابلیت غذائیت
جزو بدن شدن نداشته باشد وغذای دوائی آنست که تاثیرش دربدن بماده وکیفیت
هردو باشد بغلبه ماده که بعد تاثیر وی از آن خلطی حاصل شود که جزو بدن ومتشابه با آن مع آن نشود
با آن اندک کیفیتی ومزاجی باشد غالب بر کیفیت ومزاج اصلی بدن واندک تغیر دربدن کامل
بکیفیت خود بهر کیفیتی که باشد ودوای غذائی آنست که تاثیر آن دربدن بکیفیت وماده
هردو باشد بغلبه کیفیت وبدن را تغیر سازد اندک تغیری وثانیا بدن در آن تصرف نماید
واز آن خلط بسیار کمی حاصل گردد که قابلیت غذائیت وجوهر بدان شدن وهمان صورت
نوعیه گشته باشد باحداث کیفیتی غالب بر بدن ودوا الخاصه آنست که تاثیر آن
دربدن بکیفیتی وامری ورای کیفیات وامور ظاهره حسیه ووهمیه معینه باشد بلکه مناسبتی
وامری بسیار لطیف ودقیق وخفی مطلق که تعبیر آن بامور محسوسه نتوان نمود بلکه

مغناطیس و تاثیر وی در زهر و سم در بدن که تغییر از آن بصورت نوعیه زهر موجود باشد و دوائی سمیه
اگر تاثیر آن موافقت آن را در زهر و تریاق نامند و الا سم و وی در زهر و تریاق است
که تاثیر آن در بدن و حرارت غریزی و قوی و ارواح بطریق موافقت و محافظت
و تقویت و اعانت قوی و ارواح در دفع و رفع نکایت و اذیت سم موذی بحدی باشد
که هیچ دوائی دیگر را آن حد نباشد و غذای دوائی خاصیه آنست که تاثیر آن بماده
و صورت هر دو باشد اما ماده غالب بود مذکور نگردد فعل و انفعال و تاثیر و تاثر نماید مگر
و گوشت که با وجود تغذیه احداث تفریح و دفع سمیت نماید و دوای ذوالخاصیه آنست
که تاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد مانند مادر زهر حیوانی جدوار که با وجود تریاقیت
و دفع سمیت و اذیت سم احداث حرارتی غالب در مزاج اصلی بدن می نماید و غذای
دوائی ذوالخاصیه آنست که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد مانند لعاب
حمر که با وجود تغذیه و احداث اندک کیفیتی غالب در بدن تفریح و سرور می آورد و سم مطلق
آنست که تاثیر آن در بدن مخالف و ضد وی در زهر باشد و مردی و بلا مهلت حرارت
غریزی و ارواح و قوی را فاسد و فانی سازد و فرصت فعل و انفعال ندهد چنانچه
تدبیر و دوای سمی آنست که تاثیر آن بکیفیت و صورت نوعیه هر دو باشد و بعد تاثر
تاثیر با حصول اثر سمیت احداث کیفیتی غالب بر کیفیت اصلی بدن نماید و در آخر
مزاج بدن را فاسد سازد و غذای سمی آنست که تاثیر آن بماده و صورت هر دو باشد
و بعد فعل و انفعال با حصول تغذیه بدستور مسطور احداث سمیت نماید و غذای
آنست که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد و بعد تاثیر و تاثر با حصول غذا
و کیفیتی غالب احداث سمیت نماید مانند لحوم افاعی و سائر لحوم گیاهای سمیه فصل

در ضرورت و حاجت بسوی غذا قبل از بحث دانسته معنی غذا اکنون باید دانست که حاجت
بغذا یا برای زیادت ست در نمو و یا برای اخلاف عوض متحلل در محل خود بعد که رست که بسوی
جسم از کیفیات حرارت و رطوبت ست و محلل جزء رطوبت حرارتست تا اساس بگیر بمقدار
انچه ناقص می شود از رطوبت ناقص میشود و حرارت مثل آن بجهت ضرورت نقصان
محمول و حت نقصان حامل و بدن دائم التحلل و النامص ست پس آن محتاج ست بسوی
انچه ناقص شده ازان تا قائم شود مقام آن و این عوض تسمیه باشد با انچه ناقص شده
ازان و دائم میشود مقام آن و دانستی که غالب در انچه ناقص شود حرارت و رطوبت است
پس غالب در عوض از کیفیات واجب ست یعنی حرارت و رطوبت بود و اینچه غذا می باشد
چرا این نیست که غذا می شود بمقدار انچه در وی ست از جوهر حار و رطب پس ظاهر شد که
غاذی و اکثر مدن باشد و غذا اما هو غذا بحس و مستر و ورطب و ملبس می شود معنی
فاعل این باشد در حالیکه صورت نوعیه و باقی باشد چه این فعل دواست و اما غذا پس
فاعل این می باشد بعد خلع صورت خود و لبس صورت خلط و گاهی غذا غیر بدل بود بجهت
کمیت چه آن هرگاه کثیر بود مقدار آن صورت شود تخمه و امتلاء و عفونت و حمی اگر
قلیل بود مقدار آن پیدا کند هزال و الجداران ذبول و همین اشاره است در حدیث
انچه وارد شده خیر الامور اوسطها و گاهی عارض میشود غذا را سوی که بسبب آن غیر موافق
شود برای بدن مثل اینکه ام کرده شود در غیر وقت آن یا به کیفیتی و جب یا اینکه استعمال
کرده شود با آن امری اکثر از وجب یا در غیر وقت آن یا استعمال کرده شود حرکت
میان تسلم وقت آن یا نوم وقتیکه کثیر باشد از مایمعی یا بجهت آنکه حاصل شده او را
ضررتی جمع بین ما یضر البدن پس غذا بکلیه شبیه به بدن نه شود بلکه باقی ماند ازان

مصلحه لهذا حق تعالی برای وی قوی مدبره وداشته اراذ انچه راکه باصل شود از
غذا ملحق شود دمیا کرده برای وی مجاری که مدفع شود از ان فضلات آن
وهرگاه حال غذا چنین بوده است پس مهم است مراعی حفظ صحت اینکه رعایت کنند
در احوال آن وبالجمله انچه متعلق بود بتدبیر غذا در تمهات تا ثابت آمرا تفصیل ذکر
کرده ام اینجا بخیال تطویل اراذ طی کشح نمودم **فصل سوم** در اوقات تناول
غذا بدانکه واجب است که بلا حاجت وخواهش تناول نخورند چنانچه در حدیث وارد است
که حق تعالی پیدا نکرده ظرفی را بدتر از معده ووقتیکه آدم را خواهش ضروری شود باید
آن را بسه حصه قسمت کند حصه برای طعام وحصه برای آب وحصه برای تنفس وباید
ترک غذا نماید ودست از طعام خوردن بکشد وهنوز بقیه از شهوت وگرسنگی باقی باشد
زیراکه در هنگام طبخ غذا محلل منتفخ میگردد وبسبب تحلیل وانتفاخ معده ممتلی دیر
میگردد پس اگر طعام بسیار خورد که معده پر گردد وجای تحلیل آن نماند باعث
سوء هضم وفساد آن میگردد پس باید که آنرا ممتلی نگرداند ومکان برای آب
وتحلیل وانتفاخ غذا باقی دارد تا هضم وطبخ غذا نیکو وبهتر گردد ودیر استعمال غذا
یا در حال صحت است یا در حال مرض انچه در حال مرض است نیز ارادیست کرده
شود ودر استعمال آن تا حین ظهور شهوت در حسب جیه بسا اوقات اشتها ساقط
می باشد وبدن محتاج می باشد بغذا واین بجهت اشتغال طبیعت بود در شغل دیگر
وقت از تعمیر غذا به تدبیر بدن ودفع مودی وبسا اوقات می باشد شهوت نایره
مفرطه وبدن غیر محتاج بسوی غذا چنانکه در شهوت کلبی می شود واما در حال صحت
پس خالی نبود از انکه معده مستعمل غذا یا حار بود یا افراط بارد یا افراط یا قریب باعتدال

یس شهوت درین هنگام صادق بود چنانکه در اکثر از ناس بود چه شهوت یافته
می شود در حالت امر گرسنگی که خالی باشد معده و مقدم می شود در حالت امتلا معده
را و عدم حلو آیا یا اینکه شهوت کاذب بود مثل شهوت سکاری و مخمورین چه سبب
شهوت سکران ورده سه حرارت ستام معده بالنقص و مال بمرارت و تقویت
معطرست و سبب شهوت اصحاب تخم حموضت طعام ست که در معده ایشان عدم کید
مهیدر آید بر طعام چون نا سه ستو حاصل بشود ازان سرای معده عدائی پس
مایه تقاضای آن برای غذا صالح تحمت تعدیه آن ستمر مع استیفا ئها الی حظ
نا یهما و فرق میان شهوت صادقه و کاذبه بپنج وجه است اول از جهت لمع
وقرار چه شهوت طعام وقتیکه صادق باشد باشد چیزی ازین و وقتیکه کاذب
بود قرار و دیره باشد. دوم از جهت حساب زیراکه وقتیکه باشد طعم غذا از سحیل
دروی و کبیر باشد. ذلظاهر شود چیزی از طعام با آن پس آن کاذب است و چون
ازیها چیزی نباشد پس آن صادق ست سوم از جهت ثقل و او آنست که
معده وقتیکه باشد دروی ثقل پس آن کاذب ستا و وقتیکه باشد خالی ازین
پس آن صادق ست چهارم از جهت بعد عهد استعمال غذا و قرب آن پس وقتی
که باشد معده قریبة العهد باستعمال غذا پس آن کاذب ست و وقتیکه باشد بعید العهد
پس آن صادق ست پنجم از جهت مقدار غذای مستعمل پس اگر آن متوفر بود و اکثر
از وسعت حاصره و احتمال قوت پس آن کاذب ست در این احوال و اگر چنین
نباشد پس آن صادق ست پس چون شهوت کاذب بود حال پیشتر استعمال آن
چه در صورت ادخال طعام بر طعام بود و قریب ست که بیان در آن بیاید بلکه

و همچنین حال باید که مبادرت نموده شود بسوی قذف آنچه که در معده باشد و اخراج
آن لیکن بعد اسهال و اول آن خود واجب نیست لیکن اگر امر موجود شود بجوع طویل تا
مستریح شود قوت و معطل شود باطن و همچنین باید آنچه باقی مانده باشد در معده
و چون علامات مذکوره دانسته شود که شهوت صادق است واجب بود استعمال غذا
و جایز نبود دفع آن چه این جوع می باشد مگر با یکه خالی بود معده و متصل بود جذب
کند بدل کل آن برای غذا بسوی فم معده و درین هنگام اگر استعمال غذا کرده
شود جذب کند رطوبات بدن را و محدث اگر صفرا بود و در رطوبات مائیه لطافت
آن و قبول آن برای ایجاب حالین جذب قریب بود از جذبیکه با صفرا اخلاط باشد
پس جذب ارق و الطف بود از او و چون منجذب شود این رطوبات بسوی معده تا
لازم نه آید خلا و آن منظم جوع است پس محتوی شود بر آن و گردد مثل جدید و لهذا
صبر بر جوع پر میکند معده را با خلاط صدیدیه و عارض میشود بعض مردم را در جوع غشی و بسبب
آن از اول حرارت و ضعف فم معده است و باید دانست که چنانکه جایز نیست تاخیر
استعمال غذا با ظهور شهوت صادقه همچنین جایز نیست تقدیم غذا بر ظهور آن زیرا که
آن اگر اخذ کرده شود قبل از وقت فاسد شود و باشد فساد آن متعدی تا خیر آن و فرق
میان الفسادین آنست که فساد متقدم میباشد در غالب الامر بسوی مواد غلیظه جهت
استحالت آن قبل توران حرارت و هیجان آن پس اگر گفته شود و مشکل باشد سبب ظهور
شهوت صادقه و اشتغال اعضا بسوی تناول غذا و احتیاج آن بسوی لیس چگونه تنگیری
می شود با استعمال غذا و انحدار آن بسوی معده قبل از استحالات است اینکه گفته شود که
غذا منهضم شده و منحدر گردیده و منفصل شده و بیان زمان تفسیر گویم شهوت بر دو قسم

طبعیه و نفسانیه پس شهوت طبعیه آنست که باشد از جهت اعضا و افتقار آن بسوی
غذا بما بدل ما یتحلل گردد و **نفسانیه** آنست که حاصل بود معده پس اینچه عکس شود سرد
ما ول غذا نفسانیه جهت نه طبعیه و نیز باید دانست که وقت غذا مسرور طبیعت شهوت
صادقه فقط بل باموراخری نیز مانند اینکه باشد بعد انقضا اعمار انفصالات مدار متقدم و بعد
خروج بول و بعد ریاضت اگر اکل معتاد بآن باشد و بعد حمام در غالب الامر و در صیف
اول النهار و در شتا وقت نصف النهار و شرط دفع بول و برای از آنست که مستریح شود
قوت و اعضا از فعل فضلات مذکوره زیرا که هرگاه مشتغل شود غذا با وجود این فضلات
مشغول شود طبیعت بهضم آن و تدبیر آن و این فضلات بی شک نیست که طبیعت اندکس
متحیر شود از ان اخره رویه و حاصل شود از ان لیح و قراقر و این موجب فساد غذا بود
چه مانع بود معده را از احوا [illegible] پس فاسد شود و اما حمام و ریاضت پس بسبب آنکه
این هر دو تحلیل نماید فضلات اعضا را و نیز دیک این مستریح شود قوت و وسعت گردد
حرارت عزیزیه و هوس نماید طبیعت بطلب غذا تا اخلاف نماید مر اعضا عوض اینچه تحلل
شده و اما امر صیف و شتا و دیگر شرائط تناول غذا در رساله تمهات [illegible] تفصیل بر قیم آمد
درین مختصر بخیال طوالت بر همین اکتفا کردم پس استعمال غذا در صیف و شتا و وقت
مذکورین باید پس اگر اتفاق افتد اعتدال هوا در هر دو آخر بهار پس عشا بهتر است از غدا
چه عقب آن باشد سکون و اجتماع حرارت در باطن و هضم معتبر است بسوی هر دو فصل
این اعتبار در خریف و ربیع نیز بهتر باشد از غداء غیر اینکه عشاء مضر بود به بصر ممکن است
دفع این مضرت بمشی رقیق یا تاخیر نوم تا حین انحدار غذا بسوی قعر معده یا باستعمال
اینچه مقوی فم معده بود و مانع بود از صعود بخار بسوی دماغ و این امور لیست که رعایت آن

در مداوا باید بود و استقصای این همه امور در رساله مذکوره ذکر یافت که مراعات آن هم
واجب است **فصل چهارم** در بیان آنکه کدام وقت مقتضای تغذیه اول
غذا مناسب و جایز است و کدام وقت مضر و مهلک محض می باشد که چون آثار صحیحه
معلوم شود و موجبات آن پدید آید باید که غذا ترک نمایند قال الشیخ اذا ظهرت علامات
النضج فاخذ الحساس یتغیر عن حاله و یجب فی العلة تقلیل فی الاغذیة بوجه و کان منها
غثیان یجب ان لا یتناول علیه شیء البتة ولا بعد ذلک الا غذاء خافة سقوط
القوة و عنقریب توضیح و تفصیل این قول شیخ خواهد آمد فافهم و تا وقتیکه هیجانیه
هیضه مع نکرده و نشانهای حدوث و اشتهای از غذا و طعام با سردی و غلط مبیح هیضه
مندفع نشده باشد و علامات امتلای بر دو به سبب تلفیقی دلیع و قرار معده و ملق و کرب
و اضطراب و امتلاء و سقوط نبض الصحاح آن و دیگر اعراض ردیه برطرف نشده باشد
و شهوت صادق هم نرسد دادن غذا بوجه من الوجوه جائز نیست لیس آنچه بعضی از اطبا
با وجود مهارت در هنگام لحوق تمامی عوارض ردیه هیضه که در رساله مذکور باب تفصیل
مذکور شد در عین شدت هیضه و شدت تمامی علل مذکوره از حسی تشنج دلیع و قرار و ظهور
آثار صحت بجز غذا می نمایند و تاکید اکید برای دادن غذا حکم می دهند و عمل را
برنام تصور می نمایند و معالجه سرسام می پندارند چنانچه عنقریب مذکور می شود و ما آنکه
همچو عمل شنیع که موجب اتلاف و اهلاک الوف عباد است صادر میشود باید در نظر
اینکه بعضی از کار پرور کارهای خود بدون مشاهده حال مریض مستحیر میشوند و تحلوی
را صحت شرعی قرار داده حکم اعطای غذای کمتر می فرمایند که در هیضه شدیده
قدر مع غذا ثابت نشده و آیه قرآن و حدیث و اقوال ائمه و اصحاب منع غذا در این شد

هستند مسلط هم می شود و با لعاب رای این طبیب گو که از قواعد طبیه بخوبی آگاهی
ندارد چون با وجود مکرر دیدن استخاره اگر یکبار هم استخاره بهتر آید میسر باید که بعد
آمدن استخاره عنصای فقه و حدیث آنست که عمل بران فرض است و دادن غذا
فرض و واجب می شود و در ترک غذا بعد آمدن استخاره اثم و گناه کبیره است و رای
این طبیب ماهر اینکه چون استخاره دیده شود اگرچه بعد استخاره های کثیره متواتره
یکبار هم باستخاره رخصت دادن غذا معلوم شود اگرچه حاجت استخاره هم نبوده مقصد
آنکه درکار خیر حاجت هیچ استخاره نیست. حالا اگر بدادن غذا الوف مردمان
هم هلاک شوند با از مواخذه اخروی بری ام چه طبیب ذمه دار این نیست که کسی را
مردن دهد هر وقت که موت کسی می آید تقدیم و تاخیر ساعتی نمی تواند شد قال
الله تعالی اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة
وآیه اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون پس اگر طبیب
بجای غذا زهر هم دهد ساعت موت آن علیل این طبیب نخواهد شد بلکه چون موت آن در
همان ساعت مقدر شده بود اگر غذا هم میداد البته می مرد و چون در موت و زندگی
اختیار طبیب نیست و مقدر همان بود که این بندگان خدا درهمین اوقات بمیرند پس
طبیب هیچ جا معذور است و چون باستخاره مشوره از خدا گرفت و حجت آن بر خداوند
عالمیان تمام شد که مجرد فعل این طبیب را در موتش دخلی نبوده خدا همان مقرر کرده
بود اگر غذا داده نمی شد و استخاره هم دیده نمی شد یقینا می مرد آری اگر موت انسان
در علم خدا مقدر نشده بودی و از غذا هلاک میشد البته مواخذه جناب باری عز اسمه
گنجایش داشت و چون مشوره با خدا باستخاره نموده شد و حق تعالی عیاذاً بالله یک

منتوره نسل گردید پس حالا کدام گیحالیست سوا نشد بعد استحاره ماهی ماد آری این احسان
مریضی ست که روح انسان ازتنش دگر برد خارج شدن میدهیم تا صبری از دیش باقی
نماند که کشته دگرسه مردو لهذا حکم می نمایم که مکرر تا آنکه روحش از بدنش مفارقت
نکند ساعةً فساعةً و لحظةً فلحظةً غذائی داده باشند و در دادن آب جوش ریح
توقف نمایند و عند المواجده سهل استدلال می پویند و از عجیب و غریب قائم بیرون
چنانچه سطری ازان عنقریب بیان می آید و بعض ازانچه بچشم خود مشاهده کرده ام الساعة
می کنم **فصل پنجم** در بیان استدلال بعضی اطباء اهل تجارب که برای تجویز غذا
هنگام اشتداد امراض از روی امتلائیه هیضه بیان می کنند مع رد سوات آنها **دلیل**
اول آنکه جوش ریح دستورها و آتش جیره که ساعت ساعت میدهیم در تعدیه حرارت
بجهت آنست که در استطلاق بی خارج می شود و بعد التقویت می نماید **دلیل دوم**
آنکه آب و هوای دیار دکن مقتضی همین ست که اطبای اینجا غذا در هر حال میداده باشند
و فاقه و امساک مردمان این دیار مضر که اگر کمی خورند انصباب صفرا بمعده میگردد
و تولید صفرا درین دیار حصولی بکثرت می شود که از خصائص این دیارست ۔
دلیل سوم اینکه بومی که اطبای موجوده زمان در هیضه غذا بتاکید و الحاح
و اصرار می دهند همین بطرز سابق حال مرحوم هم مریضان مبتلای هیضه غذا
می دادند **دلیل چهارم** آنکه از دادن غذا هر لحظه و هر آن متواتر و توالی مادها
در عین شدت هیضه و شدت اعراض آن راحت شد که از تمیت و امتلاء
معده لطعام کم و در خلا زیاده میشود **دلیل پنجم** آنکه در هیضه وبائیه معده و دلها
و امعا خالی از امتلا میباشد چه این مرض امتلائی نیست پس بسبب خلاء و جفاف

دران غذا داده می شود **دلیل ششم** آنکه در هیضه ضعف بسیار عارض میگردد
وشهوت طعام غالب میباشد لهذا ضرورت غذا است **دلیل هفتم** آنکه شیخ در تحریر
اسم گفته ان الممتلی من الطعام والشراب اذا سقی السم عرض للسم عراضان احدهما
ان یتدرس فی خلال الامتلاء منه والثانی ان العروق تکون مملوة فلا یجد السم
فیها منفذا وربما کان فیما طعم شیء یضاد السم انتهی پس بهمین قیاس غذا می دهیم که
سمیت هیضه ودر حرارت آن بسبب انتشار معده از تاثیر بازمی ماند پس چون غذا
داده شود ودر تمامی بدن بر زودی سرایت کند وتمام بدن ممتلی شود سمیت هیضه
واخلاط ردیه از سرایت بسبب عدم منفذ باز ماند **دلیل هشتم** آنکه اگرچه غذا ضد
مرض است لکن صدیق طبیعت هم است پس چون طبیعت بسبب دادن غذا قوی
شود غالب بر مرض وازاله آن نماید **دلیل نهم** آنکه شیخ حال در شرح قانون
فرموده واذا وجب علیک الخوف من سقوط القوة ان یمنع الهیضة ای الاستطلاق
والقیء الحادث فیها ولم یستفرغ الجمیع من الاخلاط الفاسدة والغذاء المستحیل الی الکیفیة
الردیة فاغذه بالاغذیة الکاسرة والمعدلة ثم استفرغه بعد ایام تنتعش فیها القوة و
تستعد للدفع الصناعی وهذا امر خاص لا یهتدی الیه الا افراد من الحذاق فان کثیرا
من ضعف بصیرتهم باسرار هذه الصناعة لا یجوزون منع الهیضة قبل الاستفراغ التام
اتباعا للقضیة المشهورة فیما بینهم من غیر النظر فیه ولا یدرون ان هذا قتل تهلک الصبایا
والمستنزل قوته انتهی بالفاظه واین نص صریح است در اجازت غذا قبل تنقیه تام در هیضه
دلیل دهم آنکه غذا درین وقت اگر موجب هلاکت می بود پس لازم بود که هر کرا
که غذا داده می شد هلاک می شد وجای تخلص نمی شد وحال آنکه بعض مردمان راکه

که غذا داده شد احکام شان بسلامت انجامید پس بتجربه معلوم شد که غذا
درین اوقات موجب هلاکت نیست والا کسانی را که غذا داده شد یکی از ایشان
هم بسلامت نمی ماند و جان نمی برد پس چون بدادن غذا اگرچه اکثر
مریضان هلاک هم شدند لیکن بعضی صحیح ماندند پس از کجا ثابت شد که بدادن غذا
هلاکت شده دلیل یازدهم مولی گیلانی است در رسالهٔ قی مطلق در شرح قول
الشیخ وحمل الغذاء ولطف وان احتمل السموم والریاضة المفرطة والغرض هذا السبیل
المواد واحواج المعدة الی التمسک بما عندها من الغذاء واما حمی ان الاصل هذا اذا
لم یکن المادة صفراویة فاما اذا فیجب بعد التدبیر ترداد لی قد یصح ان یکون
الغذاء وترد العلیل تسکین حرکة تلک المادة دلیل دوازدهم آنکه شیخ الرئیس
در فن ثالث در تدبیر ماکول گفته وربما احتیج الی ادخال طعام ما وهی اسبابه لطعام
یکون دوائه مثل الذین یتناولون ادویة حریفة وبالجملة بالعوارض العارضة لمن
لم یتم فیه الهضم بالرطوبات من الاغذیة الفجة فعلم من ذلک که بیوس ماغص وانه جواز
لعلهم هذا التدبیر ولا حاجة هم الی الریاضات این تصریح است بجواز ادخال طعام
بر علیل ولهذا آنحضرت صلعم ملیط ساعة فساعة وآنا فآنا امید بحضرت کرده دستی
از اقوال فاسده وادلهٔ کاسده ولیس لازم شد که رد اقوال شان بردارم تا
طالبان حق از جادهٔ صواب منحرف نشوند وحقیقت حال این بامتحان تحویلی
منکشف گردد پس میگوییم بتوفیق الله تعالی وحسن تائیده که احدی بامتحان گفته ام
که مرض محمد ریست اگر بهر او داده شود یا داده نشود از راه علی هست ومواسد
آن می تواند شد پس میگوییم که این اعراض باطل است بلا شک فی موت بحوزة عند الله

میشوند و باید که اولاً تحقیق صورت بپردازیم و ثانیاً حال این اطبا برنگاریم و آشکارا
سازیم بدانکه بدن انسان مخلوق ست از عناصر و اخلاط و ارکان و ثانیاً از منی
مخلوق از آنها و آن خلقت نحوی ست که بسرعت تحلیل می یابد یعنی قابل تحلیل
و تبدیل و زوال و فناست زیرا که اگر صلب مخلوق می بود چنانکه مطلق از
تحلیل و سرعت و بطلان آفتی دران تصرف و راه نمی یافت بالضرور هر آینه ممتنع می بود
از احد ماز اولت حرکات ارادیه و افعال متنوعه و مختلفه از جذب و دفع و امساک
و هضم و غیر آن و اگر مخلوق می بود در کمال نرمی بایں حیثیت که می بود رطب خالی
از یبوست بالمره مانند مائعات هر آینه ممتنع می بود ازان محافظت شکل خود بجهة آنکه
استمساک و استحکام می باشد مگر بسبب اجزاء یابسه پس لابد باید که بین بین باشد
کمال صلابت و کمال لین باشد تا امکان حرکات ارادیه و حرکات مختلفه
مذکوره ازان صادر بوانند گردید و ممکن نیست این بدون آنکه با آن رطوبتی باشد
که افاده لین و نرمی کند و حرارتی که مقتضی صلابت باشد و درین هنگام حرارت
و رطوبت هر دو یا مساوی می باشند یا آنکه رطوبت مستولی بر حرارت می شد
و یا بالعکس و اول محال ست بجهت آنکه مقتضی انتفاء افعال مذکوره است و همچنین
دوم بر دلیل استلزام آن انطفاء حرارت را پس متعین و معلوم میگردد که آن بودن حرارت
ست غالب بر رطوبت و ظاهر ست که هرگاه حرارت غالب بر رطوبت باشد و تصرف
دران نماید منحصر میگرداند آنرا و لازم می آید ازین که قبول نماید بدن تحلیل را
و محتاج می باشد بسوی بدل ما یتحلل تا آنکه مدتی باقی بماند و قوت غاذیه جهة تحصیل
بدل ما یتحلل ست از بدن و قوت حیوانیه برای تحصیل بدل ما یتحلل از روح ست

و آں حرارت را حرارت غریبہ باشد کہ تقویت و حفاظت و کد حدائت بدن
بدانست و تمام میگردد آں اعمالی کہ مضطر است بسوی آں طبیعت در بقاء
بدن از جذب ملائم و دفع منافر و امساک و ہضم و غیر اینہا و پوشیدہ نماند کہ بقاء بدن
ممکن نیست بدون تصرف قوی در امر غذا و استخلاف بدل ما یتحلل از آنچہ
از جملہ اعمال قوای جسمانیہ است و اعمال قوای جسمانیۃ البتہ متناہی باشد پس
ایراد بدل ما یتحلل ہم متناہی است و وجہ متناہی شدن ایراد بدل ما یتحلل آنست
کہ رطوبت اصلیہ در اصل در مقدار کثیر می باشد و استمداد آن از رطوبات دمویہ
می گردد و آنچہ تحلیل می شود نیست آں مگر ہمیں رطوبات دمویہ مادامیکہ از
رطوبات اصلیہ و بدل می باشد مگر برای رطوبات دمویہ کہ مدد رطوبت اصلیہ
است و اما نفس رطوبت اصلیہ پس امکان ندارد کہ چیزی بدل آں گردد و
قائم مقام آں شود زیرا کہ رطوبت اصلیہ رطوبتی است کہ اولاً نجم و نضج در
اوعیہ غذائیہ معدہ و امعاء و کبد می یابد و ثانیاً در اوعیہ منی باشد انثیین و
ثالثاً در رحم و رابعاً تجمد و نضج آں در بطن ولد میگردد بخلاف رطوبت غذائیہ
کہ نضج آں نمی شود مگر در اوعیہ و آلات غذائیہ ولد نہ در غیر آنہا پس صلاحیت و
قابلیت اصلاح آں ندارند مقام آں ندارد و نیز ممکن نیست تکون بدن مگر از
رطوبت منسلبہ کہ آں عبارت از منی مرد است و واضح آنست کہ منی مرد قائم مقام
فاعل است و منی زن و دم طمث قائم مقام مادہ اند برای مقاربت با حرارت
کہ منضج و حادث آنست و دافع فضلات آن و آں حرارت لا ...
تحلیل می کند آں را چوں علی الدوام تاثیر کند مؤثر واحد در متاثر ...

می یابد تاثیر آن در ہر آن بجهت آنکه مؤثر در زمان اول اماده می کند در متاثر
اثری را پس مستعد می گردد متاثر برای قبول اثر مؤثر ثانیا و ہر چند باشد زمان
اطول می باشد ظهور آثار آن بیشتر و استعداد آن اقوی و کثیر می گردد متاثر
نیز و ہر چند باشد متاثر کثیر می باشد تاثیر مؤثر در آن قوی تر پس ہر گاه زیاده
گردد تحلیل رطوبت ضعیف میگردد حرارت بجهت نقصان ماده آن از مقداری که
در اول کون بوده باشد آنکه ضعیف میگردد گرمی سراج بنقصان دہن و
علی الدوام چنین می باشد تا آنکه خالی گردد رطوبت بالکلیه و منطفی شود
حرارت و متعطل شود قوی از افعال خود و آن موت ست چه معنی نیست برای
او مگر تعطل قوی از افعالش و آن منقسم شود بدو قسم طبیعی و غیر طبیعی پس طبیعی
تعطل قوی ست از افعالش بجهت انطفای حرارت غریزیه که آله ویست بجهت فنای
ماده آن و غیر طبیعی آنست که شود انطفا بجهت انطفار آن یا بجهت عدم
ستر اوست که رطوبت غریزیه ست یا بجهت وجود ضد اوست که رطوبت غریبه
است و اما ضرورت موت طبیعی پس برای آنکه انطفای حرارت غریزیه بجهت
طبیعی ست و انطفای آن ضروریست پس موت ضروری بود اما آنکه انطفار
سبب موت ست پس ظاهر ست برای آنچه شناختی که موت عبارت ست از
تعطل قوی از افعالش بجهت بطلان آله آن که حرارت غریزی ست و نقصان
حرارت غریزی بسته امر بود اول استیلای هوای محیط با بدان ما رطوبت را از آنکه
هوا اگر چه بارد بود چون امیر سد بر او آن در آفاق مسکونه بر تریه که تحلیل نکند بلکه
آن در جمیع احوال محلل ست برای آنچه دریافتی ست از حرارت اصلیه و حرارت مکتسبه

از شمس و کواکب دوم معاونت حرارت غریزیه از داخل چه آن معاون هوا
بود در استنشاف رطوبت و تخفیف آن زیرا که همیشه عمل می کند در بدن حیوان
تا آنکه فنا شود رطوبت آن بالکلیه یا ضعیف شود لیکن که قائم بود متمام معاد
پس منطفی شود حرارت و حاصل شود موت پس سبب موت بعینه سبب حیات
بود زیرا که اگر حرارت غالب شود بر رطوبت حاصل نشود حیات بستر لازم آید
علیه حرارت بر رطوبت و از رطوبت و از فناء رطوبت فناء حرارت سوم معاضدت
حرکات بدنیه و نفسانیه ضروریه در معیشت برای استنشاف هوا زیرا که حرکت کل
است از آنها و عجز طبیعت از مقاومت این محللات ثلثه دائما زیرا که جمیع قوای
جسمانیه متناهی اند پس ماشد فعل قوی در امداد بدل ما یتحلل دائما و بدل و بیاد
محلل متناهی اند و متعاون بر نتیجه نقصان و تراجع و هرگاه چنین بود و خصوصا
وقتیکه معین بود بر اطفاء آن سبب عور بارد سد آخر که طبیعت عزیمه ست که
حادث می شود دائما پس معین شود بر اطفاء آن از دو وجه یکی تخنق و غمر دوم
مضادت کیفیت چنین رطوبت حاصله از ضعف هضم طبعیه از ره بود و همیشه
متاکد بود این اسباب بعض آن به بعض تا اینکه منتهی شود بفنای رطوبت غریزیه
که آن برای حرارت غریزیه مثل دهن ست برای سراج و کثرت غریبه که مثل آب ست
برای سراج چنین لازم آید درین هنگام انطفاء حرارت غریزیه و این موت طبیعی ست
موجل برای هر شخص بحسب قوت و مزاج آن و برای هر یک از اشخاص اجلی که از
ست و آن مختلف شود باختلاف امزجه و این آجال طبعیه ست و اختلاف ست
در آنکه آن زائد و ناقص می تواند شد یا نه و قسم دوم آجال اخترامیه ست و آن

با بودنش مخالف برای آحال طبعیه بصفات عرضیه مخالف سبب رای آن تحقیق
تغیر و موت برابرست که طبعی بود یا اخترامی سبب آن فساد حرارت غریزیه است
و آن گاهی می باشد از داخل و گاهی می باشد از خارج بدن و از اسباب داخله بدن
اول فساد آله است و آن یا دماغ ست یا قلب یا کبد و فساد لاحق بهر احد ازین
اعضاء ثلثه یا برای سوء مزاج بود یا برای سوء ترکیب یا سوء مزاج یا حار مفرط
بود چنانچه عارض می شود در حمیات محرقه از سرعت موت یا بارد مفرط چنانچه
در علت معروفه بجمود و اما سوء ترکیب یا ورم در اغشیه دماغ چنانچه در سرسام یا برای
سده که عارض شود برای دماغ چنانچه در صرع و سکته و اجل این آفات برای موت
و اعجل آن آنست که نازل شود بقلب و اما دماغ و کبد پس چون آفت عظیم بود
در پی و جلب موت کند و اگر یسیر بود ممکن باشد خلاص ازان و ثانی فساد
کیفیت حرارت غریزیه ست و آن یا بسبب حرارت قویه بود مثل انچه عارض شود در
حمیات محرقه بسبب عت لعود حرارت غریزیه تحلیل آن برای حرارت غریزیه یا اینکه بسبب
برودت قویه بود چنانچه در امراض بارده مطفیه حرارت غریزیه و ثالث فساد ماده حرارت
غریزیه است یا به نقصان یا بزیادت اما به نقصان پس مثل کسیکه استفراغ نماید یا استفراغ
مفرط پس مطفی شود حرارت غریزیه بجهت عدم ماده آن و مثل انچه عارض شود از جوع
و عطش که محلل رطوبات بدن ست و مستلزم برای انطفای حرارت غریزیه اما بزیادت
پس مثل انچه حادث شود موت از امراض حادثه از امتلا زیرا که بدن چون ممتلی شود
از اخلاط یا از طعام و شراب و باقی نماند در وی موضعی که منجذب شود هوا از تنشق
و عاص شود از ان اختناق حرارت غریزیه و انطفای آن و اما اسباب خارجیه موجبه

برای انطفای حرارت غریزیه بس چند امور اند یکی باستفراغ آن یا باستفراغ جوهر آن یا باستفراغ مادهٔ آن حل آنکه قطع شوده شود عرق یا سریان نایح دار حول بس حادث شود حرارت غریزیه دوم آنکه برسد بیت فرح سرطان مختنق شود مسطے گردد لیسبیار اختناق سوم انسداد مجاری نسیم متل غریق در آب این باب فساد آن روحی حیاء آن سع کند نفس ابس ترا کم شود حصول بقایه در قلب بیر مسطے شود حرارت غریزیه چهارم آنکه مختلط شود با آن انچه فاسد کند جوهر آن را از استنشاق هوا ردی که مخالط شود آن را ابخارات ردیه پس فاسد شود جوهر حرارت غریزیه یا از لدغ هوام بس سرایت کند سم در بدن پس فاسد شود جوهر حرارت غریزیه پنجم آنکه فاسد شود حرارت غریزیه بسبب تغیر کیفیات آن مانیکه شوشو شود پس تحلیل شود و متفرق گردد مانند آنکه عارض میگردد مر این کسیکه طول مکث کند در حمام و یا مانیکه سرد گردد چنانچه عارض میگردد مر آن کسیکه برسد او را بسته پس ظاهر شود این استقرار که اعتدال حرارت غریزیه می است حیات و خروج آن از اعتدال می باشد موت ایست مذهب بعض حکما و در حیث مستند له

فی کشاف اصطلاحات الفنون الموت بالفتح هو عدم الحیوة عما من شانه ان یکون حیا و الظاهر ان یقال عدم الحیوة عما اتصف بها فالتقابل بین الموت و الحیوة تقابل العدم و الملکة و قیل الموت کیفیة وجودیه و هو ضد الحیوة لقوله تعالی خلق الموت و الحیوة و الخلق لا یتصور الا فیماله وجود و الجواب ان الخلق هو بمعنی التقدیر دون الایجاد و تقدیر العدم جائز کتقدیر الوجود و قیل هو تعطل القوی عن افعالها لانطفاء الحرارة الغریزیة بالفساد و قیل هو ترک

النفس استعمال الجسد ثم الموت على نوعين احدهما الموت الطبعی ویقال له الموت
الاخترامی والاجل المسمی وهو عند الفلاسفة انقضاء الرطوبة بالاسباب
اللازمة الضروریة وهو مختلف فی الاشخاص بحسب اختلاف الامزجة الی ان قال
وثانیهما الموت الاخترامی ای الاضطراری وهو انطفاء الحرارة الغریزیة لا باسباب
ضروریة بل لعارض کقتل او غرق او غیرهما والیه اشار صلی الله علیه وآله وسلم بقوله الصدقة
تزید البلاء وتزید فی العمر اذ یمکن دفع هذا الاجل بان یحتاط الانسان
بحیلة یمکن بها الاحتراز عن الاسباب الغیر المواتیة لذا او ... الی ...
سبیل وسابقة علمه تعالی لوقوع الاجل بسبب من الاسباب لا یکون ... له اذ العلم
تابع للمعلوم لا موثر فیه فتدبر الی هذا ذهب المعتزلة والطبیعیون ... الخ
ودانستی این را پس اعطای عداد بین مرض درین حال که موجب هلاکت ...
است در موت اخترامی اجل بود وهمچو که ان ماده ومشتعل الدماء ... فیه
ایضا وقال غیرهم ان الموت واحد وقد سبق فی لفظ الاجل وقال هناک الاجل
بفتح الالف والجیم لغة هو الوقت المضروب المحدود فی المستقبل واجل الحیوان
عند المتکلمین هو الوقت الذی علم الله بموت ذلک الحیوان فیه فالمقتول
عند اهل السنة میت باجله وموته بفعله تعالی ولا یتصور تغییر هذا المقدر بتقدیم
ولا تاخیر وقالت المعتزلة بل تولد موته من فعل القاتل فهو من افعاله لا من فعل الله
و بنا بر مذهب شاعر آنچه توهم میبود که از آیهٔ کریمه اذا جاء اجلهم لا یستاخرون
ساعة ولا یستقدمون تعین وقت اجل مفهوم می شود پس اگر موت
حاصل درین وقت مقدر است پس مداواهٔ طبیب و تدبیر از ... راحت

واگر مقدر شود پس تقدم موت از اجل موعود منافی مفاد آیه مزبوره خواهد بود
مدعوست ما اینکه الحق در موت از وقت مقرر باقتضار قضا و قدر نه تقدیم میشود
و نه تاخیر بوقوع میرسد و موت نیز ممتنع الوقوع اجل ست اگرچه لفعل قاتل نیست چه اگر
دران وقت قتل نبودی وقوع موت بوجه دیگر شدی مگر چون کسب قتل از
قاتل گشته لهذا قاتل ماخوذ خواهد بود در شرح عقائد نسفی ست ان وجوب العقاب
والضمان علی القاتل تعبدی لارتکابه المنهی عنه وکسبه الفعل الذی یخلق الله تعالی عقیبه الموت
بطریق جری العادة فان القتل فعل القاتل کسبا وان لم یکن خلقا انتهی وفی شرح المقاصد
ان استحقاق الذم والعقوبة لیس لما ثبت فی المحل من الموت بل لما اکتسب القاتل وارتکب
من الفعل المنهی عنه سیما عند ظهور البقاء وعدم القطع بالاجل انتهی واما وجه مواخذه
ماعده نیز معتبر است که قاتل ابدا آنکه اگر کشته نمی شد زنده می ماند و بنا بر مذهب
جمعی از بصریین که اگر کشته نمی شد موت و عدم موت هر دو محتمل بود پس از
دو حال خالی نباشد که اجل همین یا مصادف قتل باشد یا زیاده ازان بر تقدیر اول
در وجه مواخذه می توان گفت که استناد وقوع موت دران وقت بفعل الهی بجا
قاتل علی سبیل البدل ممکن بود لیکن الهی از جدا و بعالم الظهور رسید عوض مرا و فعل
ذخائر جود و رافت اولی ا متمادی که از بنده صادر شود عوض ش رفته بود و علی جرم
پس جای آنکه اگر زنده بودی ان متنازع بوقوع آید البته جای مواخذه خواهد بود که موت
بفعل او گردیده و در صورت اجل محتوم مداخلت عمد و مساعدت تقدیر را در وقوع خواهد بود
زیرا که اگر چه موت و در آن وقت مقدر بود ساعت اجل محتوم بود دلی رسید لامحاله اثر جرا و کاری
و در صورت اخیر وجه تعلق مواخذه او واضح ست زیرا که قاتل منعوت حیات و عجل ممات او گردیده و بلا

چون موت او بقتل در آن وقت بسبب عدم منع الهی بوقوع آمده قاتل از دو جهت
مواخذ خواهد بود یکی ایلام غیر مستحق و دیگری تفویت منافع مستحقه بطول حیات مقتول
و مطابق آنچه گفتیم در کلام محققین مصرح است و محقق طوسی در تجرید میفرماید والمقتول
یجوز فیه الامران لولاه و ما قیل احسائی ابن ابی جمهور در شرح زاد المسافرین میگوید
واختلف فی المقتول لو لم یقتل هل کان یعیش قطعا او یموت قطعا او یحتمل الامرین
الی آخر العبارة یعنی اختلاف کرده اند در خصوص مقتول که اگر کشته نمیشد در همین
وقت می مرد جزما یا زنده می بود قطعا یا هر دو امر محتمل بود اول قول اشاعره است دوم
قول معتزله و سوم قول جمعی از بصریین و آن اقرب است انتهی موضع الحاجة
مختصرا و بهر کیف شک نیست که همه اشخاص ماخوذ خواهند شد عند الله و همین
اشاره است در حدیث الطبیب ضامن ولو کان حاذقا و همچنین استخاره که در غیر محل
آن واقع است هرگز قابل اعتماد نیست چه این محل استخاره نیست زیرا که این
استخاره از آن قبیل است که بر فعل حرام بنمایند که ترک صوم و صلوة کنم یا ارتکاب
زنا و قتل نفس بعمد کنم و یا خمر بخورم و ظاهر است که استخاره در مثل این امور حرام است
و اگر استخاره بر محل خود هم می بود و می آمد لیکن درین محل که مقام ظن ضرر بلکه تیقن
مضرت است عمل بر آن نمی باید کرد و اگر چه استخاره واجب هم آید زیرا که امر استخاره
واجب العمل واجب نیست پس بر آنها این اجازت دهندگان باستخاره و حکیمان
بتعلق اهل سنت و جماعت و شیعه از مواخذه اخروی متعسر و بالاتفاق لیقینی درین
اوقات دادن غذا ممنوع چنانچه از استفتاهاے و دستخط مجتهدین و علماے
فریقین واضح و لائح می شود و این عبارت استفتاء مع دستخط آن بیمار را اطلاع

باطن شد چنانچه تحریر خواهم نمود تا حال این نادانان مبتلا شوند و مردمان را معلوم شود
که احتراز از افعال ایشان واجب است و اقوال ایشان غیر معتمد و غیر صائب و عدم تمسک
شدن بدان بعد از قرآن و حدیث محل استعجاب است قال الله سبحانه و تعالی
کلوا واشربوا ولا تسرفوا و ظاهر است که این بعد از آیه محل ممر ایشان همیشه آمده
داخل اسراف است و بمعنی عدم بلعم ما قیل سے کلوا واشربوا را درگوش کرده ولا
تسرفوا را فراموش کرده ، فی الجمله که از امراض امتلائیه است و علاج آن امساک
از غذا و استفراغ از قبیل علاج بالضد است و مثل این علاج از احادیث ثابت
در صحیح بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود مرفوعاً روایت است یا معشر الشباب من استطاع
منکم الباءة فلیتزوج فانه اغض للبصر واحصن للفرج ومن لم یستطع فعلیه بالصوم
جواز صوم در صورت عدم استطاعت نکاح از برای آنست که حرارت صوم رطوبات
و بلاغم را که بسبب عدم مواقعت و ترک جماع در ابدان جمع شود و محدث امراض
گردد برباید و تحلیل کند و اجتماع آن در ابدان بجهت صوم را نگذارد که از حد اعتدال
بشود که موجب امراض امتلائیه گردد و صوم در سرعت تحلیل رطوبات و مواد قائم
مقام جماع در استفراغ خواهد شد کما قال الشیخ علاء الدین ابی الحزم القرشی فی الموجز
وقد ینات عن الاستفراغ بیستبدل عنه بالصوم بل بهذا العلاج بالضد و آنچه
در کتاب طب نوشته که حق تعالی نهیه ای کرده است طریق را نیز گفته از معده و فضا
آدم احتیاج ضروری شود باید که آن را به سه حصه قسمت کند یک حصه را از آن بخورد
و یک حصه از برای خوردن آب نگهدارد و حصه سوم را از برای تنفس خالی بازدارد لیکن از
حدیث ثابت و متحقق شد که از یک تهای خود ثلث غذا بخورد زیرا که در قلت غذا

به نسبت اشتها چند فوائد است اول آنکه از کم خوردن اکثر تندرستی و صحت میماند
و از ابتلای امراض ایمن می شود دوم آنکه بسبب عدم تولد بخارات قوت حافظه قوی
می شود سوم تیز فهم بوجه مذکور میماند چهارم غلبهٔ نوم زائل می شود و نوم کم
می آید پنجم بسبب عدم اجتماع رطوبات و بلاغم ردیه در عروق و اعصاب و حجب صدر
و ریه که باعث آن قلت طعام و حدوث هضم است نفس به آسانی تمام می شود
و عسر و ضیق النفس و ربو عارض نمی شود ششم کسل و تنبلی لاحق نمی شود و سستی
در ادای عبادات دینیه و امور ضروریه پیدا نخواهند شد و بسبب کثرت اکل و تعدد
اکثر امراض متعلقهٔ امتلائیه حادث می شود و انسان اکثر در تخمه و هیضه مبتلا می باشد
همین جاست که آنحضرت صلی الله علیه و آله از آمدن جشا از حد کراهت میکردند و اکثر
میفرمودند که آدمی چرا میخورند که جشا می آید و کسانی که بسیار میخورند آنها لذتی
در عبادت نمی یابند و اولاد ایشان بلید الذهن پیدا می شوند و امور حکمیه از طرف
حق تعالی از زیادتی خوردن بران فائز نمی شود و وقت مطالعه در کتب دل متوجه
نمی شود و سیر خورندگان را شفقت بر گرسنگان نمی ماند زیرا که بر شبع خودشان همه
قیاس می کنند و وقت نماز همیشه سست روند و سیر خورندگان به بیت الخلا و در جای کم
مرقوم است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که خوردن انجیر در امن میدارد
از لحوق قولنج و اکثر علما فرموده اند که حق سبحانه و تعالی در انجیر فوائد چند پیدا کرده است
اول اینکه لطیف است دوم آنکه سریع الهضم سوم آنکه ملین طبع است چهارم آنکه [illegible]
را از بدن به تعریق دفع میکند پنجم آنکه منع سده کبد و طحال است و در بعضی احادیث
آمده که بخورید انجیر را زیرا که خوردن آن مادهٔ بواسیر را قطع می کند و درد نقرس را

و حضرت امام علی موسی رضا علیه السلام فرموده اند که خوردن انجیر تر بعنی مد بوے
دهن را برطرف می کند و موی سر را دراز می کند و قولنج را نفع می بخشد و بیست این مگر سالح
و ابونعیم از انس ابن مالک روایت کرده است که حضرت رسالت مآب صلی الله علیه
و آله وسلم تناول می کردند خیار را با نمک پس علما گفته اند که حکمت درین آنست
که خیار بارد رطب ست و نمک رطوبت را یبس حرارت و یبس جمع می کند و دیگر
نمک فوائد دیگر دارد یعنی مسهل بلغم و سودا است و هاضم طعام و رنگ را جلا میدهد
و غذای سرد را معتدل می کند و بعد طعام خوردن نمک تخمه را کم کند و ستة الامراض
بلغمیه را نفع می بخشد کذا فی الطب النبوی شرح شمائل الترمذی الذی صنفه حافظ
اکرام الدین الواعظ و در بحار الانوار و در کتاب السماء والعالم مرقوم ست الشهاب
قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تداووا فان الذی انزل الداء انزل الدواء
وقال صلی الله علیه وآله وسلم ما انزل الله من داء الا انزل له شفاء الضوء لمعة
الانزال ههنا یصیر رفعة العاقل لا الانزال من فوق الی اسفل کما قال الله تعالی
وانزلنا الحدید ای کان تکوین ذلک وخلقه وایجاده بوعد و قوة والداء المرض
واصله دوء قد دارا دیدا ردارا اذا مرض مثل خاف یخاف والدواء ما یتعالج به وربما
یکسر فاؤه هو مصدر داویته و الدوی مقصورا ایضا المرض وقد دوی
یدوی تقول منه هوید و یداوی بقوله صلی الله علیه وآله وسلم تعالجوا ولا تتکلوا
فان الله الذی امرض قد جعل الادویة لتعالج بها اللطیف صنعه حدا،
الحسابین و المحتسبین الصموغ و الاحجار اسباب المشاء عن العلل الا داء لیس له
و دواء حرمته و هذا الحدیث یدل علی خطا من ادعی التوکل فی الامراض ولم یتعالج

وصف صلى الله عليه وآله وسلم الشبرم بانه حار يار ملولا ان التعالج بالادوية صحيح لما وصف الشبرم بذلك وفائدة الحديث الحث على معالجة الامراض بالادوية وراوي الحديث ابو هريرة وقال ان في السام الموت الداء وقد سماه الله بسميه سماها هو مصدق فيما كما ترى لقول كما ان الداء من الله تعالى فكذلك الشفاء منه بخلاف ما يقوله الطبيعيون من ان الداء بالاغذية والشفاء من الادوية ولكن قيل ان الله تعالى اجرى العادة بانه يسير لبعض الناس بعض الاغذية وفي بعض الاحوال فلعمري انه صحيح ولكنه من فعل الله تعالى وان كان تناول تلك الطعام يسبب ذلك قيل طبيب لبعض الساحرة من كلدة من ادخال الطعام على الطعام يعالي هو الذي اهلك البرية تلك السباع في البرية بحمل ادخال الطعام على الطعام الذي لم يصح في المعدة ولم يزل مهادا اهلكا وهذا على عادة الكثرة اجراها الله تعالى المحاسن عن السياري عن ابي ن اسحق بن مطهر قال قال ابو عبد الله عليه السلام كل التفاح فانه يطفي الحرارة ويبرد الجوف ويذهب بالحمى ونحوه عن بعضهم عن ابي عبد الله اطعموا محموميكم التفاح فما من شيء انفع من التفاح واعلم ان اكثر الاطباء يزعمون ان التفاح بانواعه مضر للمحموم لهاؤ البيت اهل المدينة زادها الله شرفا يسقون في حميا تهم الحارة باكل التفاح الحامض وصب الماء البارد عليهم في الصيف ويذكرون انهم ينتفعون بهما واحكام البلاد في امثالها مختلفة جدا وقال محمد بن مسلم سمعت ابا عبد الله يقول ما وجدنا للحمى مثل الماء البارد والدعاء ما ان الاستشفاء بصب الماء البارد على البدن وترطيب هواء الموضع الذي المريض فيه برش الماء على الارض ووضع الجمد والحشائش والرياحين ونحو ذلك مما لو كرهه الاطباء في الحميات الحادة والمحرقة وقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الحمى من فيح

جهنم وربما قال من فور جهنم فاطفؤها بالماء البارد العيون عن محمد بن علي بن الشاه عن
ابي بكر بن عبد الله النيسابوري عن عبد الله بن احمد بن عامر الطائي عن ابيه عن الرضا
السلام وعن احمد بن ابراهيم الخوزي عن ابراهيم بن مروان عن جعفر بن محمد بن زياد عن احمد
بن عبد الله الهروي عن الرضا عليه السلام وعن الحسين بن محمد الاشناني العدل عن علي بن مهرويه القزويني عن
داود بن سليمان عن الرضا عليه السلام عن آبائه عليهم السلام عن الحسين بن علي عليه السلام انه دخل رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم على علي بن ابي طالب عليه السلام وهو محموم فامره باكل الغبيراء بيان قال بعض الاطباء
الغبيراء بالفارسية آخر النابتة بارد الاول وقبضه وعقله اقل من السعود وينفع الصفراء المنتشرة الاحشاء وينفع من السعال
ويمنع من السعال الحار ويحبس القيء ويمنع من الصنج الصفراوي ويعقل البطن ويمنع من كثرة البول
وقيل انه يغير بالمعدة والتهم ويصلحه العسل انتهى ولا يبعد نفعه في حس الحميات مجالس
ابن الشيخ عن والده عن هلال بن محمد الحفار عن اسمعيل بن علي الدعبلي عن ابيه علي بن
علي اخي دعبل الخزاعي عن الرضا عن آبائه عن علي بن الحسين عليه السلام انه قال بلوا
جوف المحموم بالسويق والعسل ثلث مرات ويحول من اناء الى اناء ويسقى المحموم فانه
يذهب بالحمى الحارة وانما عمل بالوحي تنال بعد محمول على الحميات البلغمية العالية والسوداء
الحارة المحاسن عن عدة من اصحابنا عن ابن اسباط عن يحيى بن بشير النبال قال قال
ابو عبد الله لابي يا بشير باي شيء تداوون مرضاكم قال بعد هذه الادوية المرار قال
لا فاذا مرض احدكم فخذ السكر الابيض فدقه ثم صب عليه الماء البارد واسقه اياه فان
الذي جعل الشفاء في المرار قادر ان يجعله في الحلاوة بيان كان المراد بالسكر الابيض
ما يسمى بالفارسية بالقند وتكميل النبات الاصفر وكانه في الحميات البلغمية وانما قال
الصادق عليه السلام في المعالجة الكلية فان امراض علاج امراض الروم(?) بالثرير وتحت الز

من اليابس والناس من الرطب وهو اصدق الصادقين وفي باب الحمية فقه الرضا
عليه السلام قال العالم راس الحمية الرفق بالبدن وروي عنه انه قال ايماني عليلان
اذا صحيح محتمي وعليل مخلط المكارم من الرضا قال لو ان الناس قصروا من الطعام
لاستقامت ابدانهم عن العالم انه قال الحمية راس الدواء والمعدة بيت الداء باب
نوادرهم عليهم السلام وجوامعها فقه الرضا عليه السلام روي عن العالم عليه السلام انه
قال عليه السلام الحمية راس كل دواء والمعدة بيت الادواء وعود بدنا ما تعود روي
اثنان عليلان ابدا صحيح محتمي وعليل مخلط روي واذا جعت فكل واذا عطشت
فاشرب واذا هاج بك البول فبل ولا تجامع الا من حاجة واذا نعست فنم فان ذلك مصحة
للبدن دعوات الراوندي قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم اياكم والبطنة فانها
مفسدة للبدن ومورثة للسقم ومكسلة عن العبادة وقال الاصبغ بن نباتة سمعت امير المؤمنين
يقول لابنه الحسن عليه السلام يا بني الا اعلمك اربع كلمات تستغني بها عن الطب فقال
بلى قال لا تجلس على الطعام الا وانت جائع ولا تقم عن الطعام الا وانت تشتهيه
وجود المضغ واذا نمت فاعرض نفسك على الخلاء فاذا استعملت هذه استغنيت
عن الطب وان في القرآن لآية تجمع الطب كله كلوا واشربوا ولا تسرفوا دعوات
قال امير المؤمنين المعدة بيت الادواء والحمية راس الدواء لا صحة مع النهم لا يرد
صحة العقل وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم صوموا تصحوا وسافروا تغنموا وروي
من قل طعامه صح بدنه وصفا قلبه ومن كثر طعامه سقم بدنه وقسا قلبه وروي لا تأكل ما
تعرفه ولا تؤثر هواك على راحة بدنك الحمية هو الاقتصاد في كل شيء واصل
للادم هو بسط السفرين الرفق باليدين في الماء الذي يزداد حال الطعام على الطعام

لا صحة مع الشبع في القاموس النهم محركة افراط الشهوة في الطعام وان لا يمتلئ عين
الآكل ولا يشبع حتى كرسي مرض مرضا مجامر اكلمانص مزوه نكس واسائو المرض
انتهى وحاصل الفقرة الاولى ان شدة الحرص في الطعام والاكل من جملة الامراض بل اشدها
وحاصل الفقرة الثانية ان الفسل يوجب الحزن والالم في الدنيا لان العاقل محزون
لآخرته لما يصيبه من الدنيا وانه يدرك قبحه بعقله بخلاف الاحمق الجاهل فانه في سعة
منها الحنة للكعبي بالموت الحنظل من العقاقير والادوية الخ قال ومما من اكل الزبيب
على الريق دون السم والحفظ والذهن ونقص من البلغم وفي كتاب طريق النجاة
تعهد البلغم وتزيد في الحفظ الصوم والسواك وقراءة القرآن وقال الشيخ الرئيس
محمد بن ادريس ره في كتاب السرائر كان يستحب ترك العشاء والافضل له
ان لا يتركه ولا يبيت الا وجوفه مملو من الطعام وقد روي ان ترك العشاء مهرمة
وان كان الانسان مريضا فلا ينبغي له ان تكرهه على تناول الطعام والشراب
بل يتلطف في ذلك وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم كثرة الاكل شوم وقال من
تعود كثرة الطعام والشراب قسا قلبه وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم اصل كل
داء البردة ودرين قطعه منسوب است به امير المومنين قطعه جمع الطب في بيتين جمعا
وحسن القول في قصر الكلام فقلل اذا اكلت وبعد اكل تجنب من حقين تنل سلاما
وليس على النفوس اشد داء من ادخال الطعام على الطعام وقال النبي صلى الله عليه
وآله وسلم لا تميتوا القلب بكثرة الاكل والشرب فان القلب يموت كالزرع اذا كثر
عليه الماء يعني ميرانيد دلهاى خود را ببسياري طعام وشراب چنانكه كشت را
بسيار آب ضائع وناچيز مى شود دل نيز از بسيارى طعام وشراب مى ميرد

وان كان الانسان الخ

وسرسری بوستان حاتش از سپری سعدہ بر سر دگی می بدید فی کتاب الشفاء
والعالم من البخاری الحجامة والحقنة روی الخطابی فی کتاب اعلام الحدیث باسناده
عن ابن عباس ان الرسول قال الشفاء فی ثلثة شربة عسل وشرطة محجم وكية نار
وانهی امتی عن الكي وقال هذه القسمة فی التداوی منتظمة جملة ما يتداوى به الناس
وذلك ان الحجم يستفرغ الدم وهو اعظم الاخلاط وانجحها شفاء عند الحاجة اليه والعسل
مسهل ثم قد يدخل ايضا فی المعجونات المسهلة ليحفظ على تلك الادوية قواها فليسهل الاخلاط
التی فی البدن واما الكي انما هو للداء العضال والخلط الباغی الذی لا يقدر على حسم
مادته الا به وقد وصفه النبی ثم نهی عنه كراهة لما فيه من الالم الشديد والخطر العظيم ولذلك
قالت العرب فی امثالها آخر الدواء الكي وقال ابن حجر فی فتح الباری لم يرد النبی
الحصر فی الثلثة فان الشفاء قد يكون فی غيرها وانما نبه على اصول العلاج وذلك ان
الامراض الامتلائية تكون دموية وصفراوية وبلغمية وسوداوية وشفاء الدموية باخراج
الدم واما الامتلاء الصفراوی وما ذكر معه فدواؤه بالمسهل وقد نبه عليه بذكر العسل واما الكي
فانه يقع اخيرا لاخراج ما يتعسر اخراجه من الفضلات وقد قيل ان المراد بالشفاء فی هذا
الحديث الشفاء من احد قسمی المرض لان الامراض كلها اما مادية او غيرها والمادية كما تقدم
حارة او باردة وكل منهما وان انقسم الى رطبة ويابسة ومركبة فالاصل الحرارة والبرودة
فالحار يعالج باخراج الدم لما فيه من استفراغ المادة وتبريد المزاج والبارد بتناول العسل
لما فيه من التسخين والانضاج والتقطيع والتلطيف والجلاء والتليين فيحصل بذلك
استفراغ المادة برفق واما الكي فخاص بالمرض المزمن لانه يكون عن مادة باردة قد تغير
مزاج العضو فاذا كوي خرجت منه واما الامراض التی ليست بمادية فقد اشير الى علاج

مربج وشوربا وآش که ساعت لساعت میدهیم و در لعدیه حس سکینم بهت آنست
که در استطلاق و فی خارج میشود و معده را تقویت می کنند جواب آنست که قال
العلامة فی شرح قول الشیخ ولا یبادل شیئا هو وکل مستصح ای طالب للصحة البتة
مالم یصدق الشهوة وتخلو المعدة والامعاء العلیا عن الغذاء الاول اما وجوب ذلک
فی کل مستصح وهو طالب للصحة فظاهر مما قلناه اولا وهو لان استعمال الغذاء لاجل
حفظ الصحة لابد وان یشترط فیه شروط وهی صدق الشهوة وخلو المعدة والامعاء من
فضلات الغذاء لانه متی استعمل وفیها بقایا الغذاء کان فی حکم ادخال غذاء و لانه من
اهلها ما سنقوله وقال الآملی وذلک اذ لو استعمل قبل ذلک غذاء آخر لکان ادخال غذاء
علی غذاء لم ینهضم انهضاما صالحا ولم ینهضم وذلک اضر شیء بالبدن لان الطبیعة ان لم
تشتغل بالثانی فسد وافسد الاول وان اشتغلت به اعرضت عن الاول فسد الاول
وافسده وان اشتغلت بهما لم یکن فعلها فی کل واحد منهما تاما فیفسدان معا وبحدث التخمة
انتهی وعلامه در شرح قانون گفته واضر شیء بالبدن ادخال غذاء علی غذاء لم ینضج ولم
ینهضم وذلک لان المعدة ان لم تشتغل بالثانی فسد وافسد الاول وان اشتغلت به
فاما ان تشتغل وحده فیفسد الاول ویفسد الثانی ایضا او تشتغل مع اشتغالها بالاول
فیکون فعلها فی کل واحد منهما ضعیفا فیفسدان جمیعا انتهی وقال المسیحی ان الطبیعة عند
ورود الثانی اما ان تشتغل به وتترک الاول او تشتغل بالاول وتترک الثانی او تتوزع فعلها علیهما
العدد من حیث فان کان الاول صار الاول مهزولا وکلا علی الطبیعة ثم انه اذا کان اکثر
مقدارا من الثانی خالطه وافسده وهیج تضاعف البلیة وان کان الثانی وکان الثانی
اکثر من الاول حصل عنه ما ذکرناه وان لم یکن احدهما اکثر من الآخر کان متشابهین

فلا بد وان يوثر فسادا في الجسم وان كان الثالث لم ينهضم كل واحد منهما على ما ينبغي وعند
ذلك تكثر الفضول في البدن وتكثر ثقلا على الطبيعة وثقلا على الاعضاء انتهى وچون
اين فعل درحالت صحت ناجائز بود درحال امتلا بطريق اولى جائز نخواهد شد قال العلامة
الامتلاء كله ردي وذلك لان المواد اذا كانت كثيرة كان تصرف القوى فيها قاصرا وكانت
الحرارة الغريزية بالنسبة اليها مقصرة عن انضاجها فتعطلها فتستولي عليها الحرارة الغريبة وتفسد
وربما خنق الحرارة الغريزية بافراطها وكثرتها كالحطب الكثير الذي يوضع على نار ضعيفة فانه
قد يطفيها فلذلك كثيرا ما يعرض الموت من كثرة الامتلاء واردأ الامتلاء ما كان
من الطعام لان الشراب للطافته يتحلل سريعا ولا يثقل ثقل الطعام واردؤه ما كان
من طعام ردي والامتلاء من الخبز اردأ من الامتلاء من اللحم انتهى وقال الشيخ علي
ان الامتلاء الشديد في كل حال اي سواء كان بعد جوع مفرط او لم يكن قتال كان
من الطعام او من الشراب لخنقه الحرارة بالكثرة انتهى خصوصا وقتيكه عدم هضم
غذاى اول متيقن باشد ولا سيما در صورتيكه حالتي محموم بود در روايات اربعين است از
وقد قال الشيخ ولا شيء اضر من التخمة قال الآملي وذلك لانها فساد يعرض لما في المعدة
من الغذاء وهو اذا فسد اضر مضرة بافساده للمعدة والاعضاء التي ينفذ اليها مواد
بخاره وللارواح والرطوبات بتغييره لها او تهيئتها للعفونة انتهى ودر بيان سنت
علاج الهيضة الحادثة عن فساد الطعام يؤمر بالصوم والحركة لتنقطع الفضل ويعطى
بعد التنقية الميل او خبز منقوع في الشراب الريحاني انتهى كلامه ومثل اين در مختار گفته
در باب علاج هيضه ويجتهد في النوم ويمنع من الطعام ما امكن انتهى وصاحب
الارواح گفته ويوم العليل بالنوم في المواضع البارده والجوع نافع جدا است

وصاحب مقاصد الاطبا گفته یجب ان لا یطعموا شیئا ما لم یصدق الجوع وان جاعوا
قبل الغداء لم یطعموا الا ان ادخلوا الحمام وصاحب شعار الاسقام گفته علما حما مقصور علی
ترک الغداء و بعض محققین از علماء در شرح حاشیه بخط خود نوشته اند بردہ تخمه یعنی
ناگواری طعام وهو اصل المرض کما قال النبی صلی الله علیه وآله اصل کل داء البردة
وقال حجة الحق ابو علی سینا رضی الله عنه شعر اجعل غداءک کل یوم مرة ؛ واحذر طعاما
قبل هضم طعام ؛ واحفظ منیک ما استطعت فانه ؛ ماء الحیوة یراق فی الارحام - وقال
بعض ظرفاء شعر خواهی که زاسباب مرض دور شوی ؛ در سنگ طبیبان دعل مکریز
ناگشته تهی معده بخوان منشین ؛ زان پیش که معده پر شود برخیزی ؛ انتهی قال
علاء الدین علی بن ابی الحزم القرشی فی الموجز فی بحث التشنج التشنج وهو علة عصبیة
للعصب یمنع الاعضاء عن الانبساط وذلک اما لمواد یمتلی عنه العصب الی سدده
من خلط لذاع فیکون مع وجع او برد مکثف او کیفیة سمیة الخ وان الاذی فی عضو جاز
کالمعدة عند ورود خلط حاد علیها وقال فیه فی الغشی وقد یکون بمشارکة المعدة او عضو آخر
وقال الشیخ فی التشنج والکائن لعلة فی المعدة قال الحکیم علی فی شرح هذا المقام کما یعرض
لمن اصابته الهیضة بسبب ما یتأذی المعدة من الغذاء الفاسد و ینقلب علیه علی جهة التشنج
و یتبع معها مواضع من البدن خاصة عضلة الساق والساعد لما بین الاطراف و بین
المعدة کما صرح به جالینوس فی کتاب الغذاء من مناسبة ما و کذلک تبرد الاطراف ببرد المعدة
وهذا النوع من التشنج سریع البرء سهل العلاج یزول بانحدار الغذاء عن المعدة و تسکین
لذعها وقال الشیخ فی الغشی وقد یکون بسبب کثرة السدد فی عروق البدن حیث کان
وهذه المواد لثقالته قد تعرض کثیرا من افراط الاکل والشرب و تواتر التخم و سوء الهضم

ینتشر فی البدن ما یملأ العروق ویسد مسالک النفس بهذه المواد الکثیرة فلذلک یعین
علی الغشی من جهة جریانها فی البدن الغذاء ایضا لانها تسد طریق الغذاء الجید ولا تستحیل
بنفسها الی الغذاء لانها لکثرتها تقوی علی الطبیعة فلا تنفعل عنها ومع ذلک فان مزاج
البدن یفسد بها وهذه المواد التی تفعل الغشی بکثرتها او برداءتها هی التی تفعل الکرب
والغشی اذا وقعت فی المعدة وکانت قلیلة الکمیة وردیئة وقال الحکیم علی نحوه واذا حصلت
المواد فی المعدة فان کانت قلیلة الرداءة احدثت الغشی والکرب وان کانت اکثر
من ذلک عرض عنها اولا الکرب والغشی ثم یتبع ذلک حدوث الغشی لاجل مشارکة
القلب للمعدة انتهی پس درحالت کثرت این مواد قتاله واعراض ردیه مهلکه چگونه داد
غذا که بالاتفاق ممنوع ست جائز خواهد شد حاشا ثم حاشا که کسی از طبیبان [illegible]
این را گوارا نماید و جائز دارد مگر آنکه مقصودش قتل عباد باشد و قولش که این
غذا تقویت می بخشد و در اطلاق[له] دفع خارج می شود **اقول** مراد از این یا اینست که
آنچه هضم شود خارج می شود در صورت که غذا هضم نشود و بلا انهضام و لعرض آنکه
جزو بدن گردد خارج شود میگوییم تقویت تو امداد داد و اگر مراد اینست که بعد آنکه هضم
شود و جزو بدن گردد تقویت خواهد بخشید این هم باطل محض است قال العلامة فی
شرح القانون ان الامراض الحادة مدتها اقصر من المزمنة واذا کان کذلک کان
اهتمام الطبیعة بها اشد من مقاومة الاعراض المزمنة ولا شک انه یترتب علی ذلک
شدة الامراض وردائة العاقبة بخلاف الامراض المزمنة اذ بطول مدتها یکون حالها
بخلاف ذلک وقال البعض منها امتلاء البدن امتلاء مفرطا فیشتغل الطبیعة بالکد
عن حدسها الی البدن ومنها اثر القیء فانه یضعف المعدة ویبطل جرمها ویحل المواد

[له] له استطلاق در اصطلاح [illegible]

معتادة للاندفاع الى تحوليها و يهلك بما يوديها وقال ايضا والكائن من جهة الطبيعة
هو بعد ما تكون مشغولة باصلاح خلط ونضجه من الامراض تصبر فيها على ترك الغذاء
مدة مديدة كانها مقبلة على الدفع ومعرضة عن الحدث ولا تمص من العروق شيئا
ولا هي من المعدة وقد علمت ان الحاجة الى الغذاء هو ان يسد بدل ما يتحلل واذا
لم يكن ما يتحلل لم يفتقر الى غذاء من خارج والطبيعة في شغل هذا الوقت مشغولة بدفع مادة المرض
لا المادة التي لاجل تحللها تقع الحاجة الى تناول الغذاء پس طبیعت که درین وقت مشغول
دفع مواد است اگر غذائی درین حال داده شود متحیر شود واز فعل خود که اصلاح بدن است
باز ماند واگر مشغول باین غذا جدید گردد وازاصلاح واخراج مواد باز ماند پس آن مواد
قتاله کثیره بلا شک قتل خواهد کرد واگر مصروف باین غذا جدید نشود ازحرارت آن ماده این غذا
جدید هم فاسد شود پس چون مقاومت آن مواد که قبل ازین بودی نتوانست کرد هرگاه این ماده
ردیه دیگر آمد کیفیتش بالتمام فساد این غذا قوی تر شود پس کی وچگونه مقاومت آن
میتواند کرد بلکه مریض هلاکت خواهد شد خصوصا وقتیکه غذا متواتر داده شود چه هرگاه
غذای خارج از طبیعت کثیر داده شود بدل شود بحرارت مفرطه حاصله از قبل عاجز شود
طبیعت از تصرف جید درین غذا پس فاسد شود وبجهت آنکه قوت متصرفه در غذا ضعیف
شده وطبیعت غیر متوجه بسوی آن ضرر این اکثر خواهد شد ونیز درین صورت یا تمام
بر حالت خود یا مستحیل شود بجوهر عرضی ودرین هر دو متغیر شود به تغیری ملائم پس چه
یکبار آن را برای غذا بلکه متعفن شود وعفن گردد وسبب آنکه جشای حامض وخالی
ولذع وقراقر ورياح وغیر ذلک از اعراض دیگر که باعث هلاک مریض شود پس واضح
ولائح شد که درینجو صورت هرگز اقدام بدادن غذا نباید کرد وآنچه بعضی دلیل گفته اند

کہ آب و ہوای دیار کس مقتضی ہمین ست کہ اطلاق عداد بہ مدد رقاقہ و امساک مرو آب
ابن دیار بشود یا گرمی جو رہد الفصل سترخی گردد و تولید صعفراء درین دیار حصول
بکثرت می شود کہ اجتماع آن این یادست **اقول** قال الشیخ المساکن الجنوبیۃ
احکامها احکام البلاد والفصول الحارۃ واکثر میاهها یکون بالحاد کثرتیا ورؤس
سکانها ممتلیۃ مواد رطبۃ لان الجنوب یفعل ذلک ولطوبہم دائمۃ الاختلاف مما الامد
الی السبیل الی معدہم من رؤسہم قال العلامۃ فی شرح قولہ احکامها احکام البلاد
والفصول الحارۃ معہد والمساکن تشارک البلد الحار والفصل الحار فی التسخین ریمہ
علیہما لعلۃ الرطوبۃ ولذلک یکون اہل المساکن الجنوبیۃ مستعدین للعفونۃ وقال
فی شرح قولہ ورؤس سکانها ممتلیۃ لان الحرارۃ مصعدۃ مبخرۃ ولعین علیٰ
ذلک ضعف ہضمہم بسبب انحلال حارہم الغریزی وخصوصا ورطوبۃ الہوا
مرخیۃ للدماغ فیکون اقبل للفضول وقال فی شرح قولہ ولطوبہم دائمۃ
الاختلاف الخ ای من النوازل فتزلق الغذاء وتحدرہ وذلک لان فضول
رؤسہم کثیرۃ لکثرۃ الرطوبۃ وحارۃ سیالۃ بسبب الحرارۃ فیکون حدوث
النوازل فیہم کثیرا ویکون النوازل حادۃ رقیقۃ المادۃ فتصعد الی المعدۃ
والامعاء وتوجب الاسہال بارخائها واضعافها للقوۃ الماسکۃ و
بلذعها وتہییجها للقوۃ الدافعۃ ہذا ما ذکرہ الشیخ ویجوز ان یکون
الاختلاف لا لاجل النوازل بل لضعف الہضم والامساک اما الاول
فبسبب برد الباطن لاجل الحر الخارجی واما الثانی فبسبب رطوبۃ البارد
لکثرۃ الفضول بسبب ضعف الہضم ثم قال الشیخ ومشتہاتہم للطعام والشراب ضعیفۃ

ایضا اما للطعام فلکثرة الفضول ولحرارة الهواء فیکون حالهم کحال سکان باقی البلاد
فی الصیف فیکون معدهم اقبل للمواد المنصبة الیها وقال العلامة لان من کان لین
البطن فان مراره یندفع فضلا السرار فما یحتبس منه ما یولد الامراض الحادة ویحلل اللطیف
من اخلاطهم الذی هو اولی بمادة هذه الحمیات ویمکن ان یکون ذلک ایضا للرطوبات
والبلغم فلا یکون فی الاخلاط من الحدة ما یحدث الحمیات الحادة وخصوصا ومواد هم بلغمیة
فیکون امراضهم طویلة فلا یکون حادة انتهی وچون دانستی این را پس معلوم شده که در ارباب
دکن بسبب مبتلی بودن رؤس شان حدوث نوازل در ایشان بیشتر شود ونوازل
ایشان حاد رقیق بود وبسبب کثرت خود مندفع شود بسوی معده خواه معده خالی بود
خواه ممتلی پس علاج شان آنست که اخراج کرده شود آنچه منصب شود در معده واصلاح
مزاج نموده شود آنکه غذا داده شود تا متولد شود از ان الحرارة متصعدة الی الدماغ و
جل عنایت مقصور بود تا آنکه منع کرده شود آنچه سائل میشود از دماغ وتهیه آن محفوظ داشتن
آن واخراج ممتنع از فوق یعنی واز اسفل بطریق اسهال نه آنکه غذا ساعت بساعت
دهند وباخراج آن بپردازند تا مواد منصبه در معده باقی ماند وفاسد کند غذا را واز
مواد فاسده که از دماغ هر وقت منصب گردد واز ان غذا که بسبب ضعف هضم
نشده ومع ذلک ادخال طعام بر طعام گردیده وبامتزاج این مواد فاسده فاسد گردد
وبا این سبب آفتی عظیم برپا شود ومعهذا چون مزاج شان منطبع شود بمزاج اهل الصبا
صفرا وغیره چندان باک هم نباشد چه دانستی که طبع شان لین بود آری باقی ماندن
در معده بدی سبب جدا واین همه وقتی است که ایشان در مرض هیضه مبتلا نباشند
وچون مبتلا بهیضه شوند پس واجب بود منع غذا کما قال الشیخ وحیث لا یطعموا شیئا

مالم يصدق الجوع فان عدم صدقه يدل على امتلاء المعدة من الغذاء الفاسد والا
لاشتاقت الى الجذب وظهر الجوع وظاهر ان الغذاء اذا ادرج فسد بانسلاط ذلك
الموجود في المعدة كذا في شرح اسحق خان وعلامه درميان خطاهاے طبيبان گفته
خطاء هولاء اكثر من ان يحصى ومنه ما يلزمون المريض ويكرهون على تناول
الغذاء ولا يعلمون ان الغذاء كما يزيد في قوة الصحيح كذلك يزيد في مرض
المريض وبلاد جنوبيه اگرچه بسبب مسامتت يا قرب مسامتت آفتاب حار اند مگر
بسبب كثرت بخارات اهويه آنجا رطب مے ماند چه بسبب قوت حرارت آنجا بخار
غليظ رطب زياده تر متصاعد مى شود وبا اهويه مختلط شده مرطوب مى كند آنها را
لكن چون رطوبت اينجا بسبب كثرت بخارات بيشتر است خصوصا در بلادى كه بر
ساحل بحر واقع شده در هواى آنجا بيشتر رطوبت غالب مى باشد وچون رطوبت
اينجا غالب بود وبا بيشتر لا محاله حدت وسورت صفرا كم خواهد بود وتوليد صفرا
ست بلادى كه اهويه آنجا حار ويابس ست كمتر خواهد شد معهذا درين ديار اسباب
ديگر ست كه دال ست بر كثرت تولد بلغم ورطوبات نه صفرا موجب كثرت بلغم
ست مانند كثرت بطائح وانهار وحياض ومساكن آنها وكثرت اكل بقول باردة رطبه
سر با لحركه يا انسان دل جوى امار جانه اصل
وجامعه كه سكناى هند بانعم عادى آن هستند واخل شور كه در شبانه روز
با وجود عدم هضم طعام اول اكثر سه چار بار سير بر چينا تا كه اكثرى از سكناى ...
عروض هيضه وتخمه بسبب تواتر فساد بعد فساد مى شود وبسيارى از مريضان كه
براى استعلاج آمدند وشكايت اينجا صفرا كردند بعد الاستفسار از آنها دريافت
شد كه هيجان از شدت صفراويت است وگويا عسيان مدار اسباب اين ديار مطلقا

طائع مع
علامت جوى
الموضع كرم
الاكحميه
المادحبس
دكون
نفي حرارة
انجازيا كرد
كمه العطش
٥٢
كيرادل
قوانين
٥٣
بيش
مسائل
١١ اصول

علامت شدت صفرا و هیجان و التهاب آن بر معده قرار یافته و هذا عند الاشعار
خود اقرار می کنند که در قی رطوبت و بلغم ترش و عفص بر می آید و قی را مطلقا باعث
هیجان صفرا قرار میدهند حال آنکه وجود قی مطلقا و همه اوقات دال بر هیجان
صفرا نمی تواند شد بلکه بر وجود خلط ردی سوء مزاج میشود خواه بلغم باشد یا سودا یا
رطوبت یا لطخات غذا و غیر ذلک پس هیجان صفرا فقط از آن اگر با غثیان در قی
صفرا و مع شود یعنی آنچه بقی بر آید رنگ آن زرد و ذائقه اش تلخ و یا تیز باشد و تر
و احساس حرارت و لذع و عطش بوده باشد البته دلالت بر هیجان صفرا میتواند کرد
نه آنکه مطلق قی و تهوع و غثیان را که بدون علامات صفرا باشد صفرا قرار دهند
و غذا از هیضه تاکید اکید با خود امتلا شدید و شدت اعراض دیگر هیضه تجویز
دهند و آنرا مقتضای آب و هوای این دیار تصور کنند چنانچه اکثری از اطبای
این دیار اختیار کرده اند خطای فاحش می نمایند و نباید دانست که یکسانی که
درین دیار تولد و هیجان صفرا می شود مقتضای آب و هوای این دیار نیست چنانچه
این اطبا زعم نموده اند بلکه سبب آن در اکثر استعمال ادویه حاره و حار است که اطبا
میدهند و از حرارت این دیار میترسند و بر سبیل مثل هندی مشهور که آگ کا جلا آگ سی
اچها هوتا هی عمل می نمایند و مؤید این آنست که خود مشاهده کرده ام و بچشم خود دیده ام
که عالم متبحر فاضل کامل مولوی عبدالحلیم صاحب مرحوم ناظم عدالت دیوانی برگ
به تب شدید صفراوی علیل شدند و بعض اطبای حذاق این دیار بخیال رطوبت آهو
جنوبیا کا بیج میعاد در یک روز در شربت واحد دو سه توله داده حال آن مرحوم را تباه
کردند و بکثرت بسبب قلق و عطش شدید و جحوظ عینین مبتلا شدند بالجمله چون گذشته حیات

ایشان باقی بود از علاج آن مادین دست برداشتند و بالفضل شافی مطلق زلال
صحت از سرچشمهٔ حیوان نوشیدند و طرفه تر آنکه بار دیگر که تپ صفراوی و نزلهٔ حاره
مبتلا گردیدند از دست همان حاذق زمان بسبب دادن همان ادویهٔ حارهٔ حاده
یعنی سادج و سنبل کرر بیمار شدند و بعد تبدیل العلاج باقسام تکالیف از سوی دیگر
ایشان و دیگر معالجین از پنجه آنان نجات یافته بدار القرار و جوار رحمت پروردگار
آرامیدند و ازین جا منکشف میشود که این جماعت اطبای با دارچه مرتبه سرمایهٔ صحت
دارند که آنی در دیده ندارند و با آنکه مرتبهٔ اول حال صحت رائی خود مشاهده کرده باشند
بار دیگر هم بر رانت و صیانت برای خود استعداد و استقلال فرمودند و حتمی کالیدند
و در دلیل سوم گفته اند که نوعی که اطبای موجودهٔ زمان در بیضه غذا تاکید و اصرار
می نهند همین نمط شفائی خان مرحوم هم مریضان تخمه و هیضه غذا امیداوند اقول
جوابش آنست که بر کمال عقل و هم و فراست این حضرات باید گریست که شفائی خان مرحوم
از دو حال بیرون نه اند یا از مهرهٔ فن طب بودند یا نه در صورت اول چگونه تصور توان کرد
که مثل کمال امتلا و بر طرف نشدن علامات تخمه و هیضه و عدم لقا غذا امیداوند
و خلاف قرآن و حدیث و خلاف قوم و جمهور اطبا و عقل و نقل و تجربهٔ محققین از متقدمین
و متاخرین می کردند اما متقدمین پس اقوال بعضی از ایشان گذشت و از آن واضح
و لائح گردیده که درین وقت دادن غذا حرام است و نیز درین حال که طبیعت بدفع
ماده و دفع نکایت آن مشغول بود و بار بار از تدبیر مل و طلب غذای آن و انفر
کند از اغذیه جز بسر بردن غذا متصور نمی شود و طبیعت را در حیرت می اندازد و نیز
آنرا مشوش میگرداند و بسا بهلاکت میشود قال العلامة ان الطبیعة فی کلا لوحی الاشتغال

مشغولة بدفع ما في البدن من المواد وذلك مما يقوى تها عن الجذب الموجب للشهوة
والمراد بالشهوة الطبيعية هي تقاضي الأعضاء رب بها لما في المعدة لا النفسانية
الحاصلة بالمعدة انتهى وما آل اليها الكائن من جهة الطبيعة هو عند ما يكون مشغولة
باصلاح خلط ردي كما في الحميات وغيرها من الامراض التي تصبر فيها على ترك الغذاء
مدة مديدة كانها مقبلة على الدفع ومعرضة عن الجذب ولا يمص من العروق شيئا ولا ياخذ
من المعدة وقد علمت ان الحاجة الى الغذاء وهو ان يسد بدل ما يتحلل واذا لم يكن ما يتحلل
لم يفتقر الى غذاء من خارج اذ الطبيعة في مثل هذا الوقت مشغولة بدفع مادة المرض لا المادة
التي لا اصل تحللها لتقع الحاجة الى تناول الغذاء انتهى پس درین صورت لم برد اصرار بر دادن
غذا مترتب نشود واما مخالفت متاخرین و اطبای ماهرین موجودین پس از جوابهای
استفسار که در خاتمهٔ این ساله نوشته خواهد شد منکشف خواهد گردید پس مخالف اطبای
ماهرین و حکمای حاذقین از متقدمین و متاخرین چگونه بلا قیام دلیل حکیم شفائی خان
مرحوم تجویز غذا می کردند آری اگر موقع و محل آن بوده باشد شاید حکم به تغذیه داده باشند
و در صورت ثانی یعنی اگر مثل اطبای جهال موجوده حال بوده باشند فعلا استدلال
و تمسک قول غلط ایشان و بنا بر تجارب غیر صحیحه دیگران کی پایه اعتبار است و ما ذکره صاحب
اگر صاحب هیضه و تخمه را در حالی که بعوارض امتلائیه در دو نه هیضه مبتلا و لقای تام مستعد بود
غذا داده خطا کرده و اعتماد را نشاید و آنچه در دلیل چهارم گفته اند که دادن غذا هر لحظه
و هر آن بتواتر و توالی بنا بر آن دعا می شدت هیضه و شدت اعراض دیگر امتلائیه آن
واجب شد که تا از سمیت و امتلا و پری معده بطعام کم و در حال زیاده می شود اقول
لا یخفی ما فیه چه این ناشی ست از سوء فهم زیرا که عدم تاثیر سمیت در حال پری معده

دقیقی ست که غذا اول خورده باشند بعد از آن سم وارد شود اما اینجا که اولا سمیت
غذای فاسد روی مزاج اخلاط و ارواح و اعضا را فاسد گردانیده و آنچه در معده
بود آن را نیز گردانیده بعد از این اگر غذا دهند چگونه نافع خواهد شد بلکه این غذا
جدید فاسد گردیده موجب مزید هلاکت خواهد گردید پس واجب شد که اولا از
مواد سمیه بدن و معده را پاک سازند و تا وقتیکه سمیت به قصد بر طرف نشود و نیز
معده و غیر آن از مواد فاسده ردیه نگردد و اعطای غذا تاخیر نمایند زیرا که وقتیکه
اعضا ضائع و محتاج غذا خواهند شد و سمیت به قصد در معده و غیر آن موجود پس
اگر غذا درین حال خواهند داد بسبب ضائع بودن اعضا بسرعت غذا ملکه سمیه
خواهد شد همچنین از که تمامی اعضا و بدن سرایت خواهد کرد و مؤدی به هلاکت
خواهد شد و رای محذوری که غذا داده شد همان محذور سابق حال خواهد گردید همینا
قیاس سمیت به قصد که سبب فساد هضم و هیجان و ثوران اخلاط ردیه فاسده سمیه
به سبیل دفع طبیعت بعضا تمام قی و اسهال عارض می شود در سمیت سموم مسهله
چنانچه شیخ فرموده و علاج من یخاف ان یسقی سما فحال ان یحترز عن الاغذیة
الغالبة الطعوم فی حموضتها او ملوحتها او حرافتها او حلاوتها و الغالبة الروائح فانهم یکسرون
بذلک طعم ما یدس فیه و رائحته و یجب ان لا یحضر و ان کان ما یتهم علی جوع شدید او عطش
شدید فان کل واحد منهما یحمی علیهم ما یجب ان یعطش له لشدة السم علی ان الممتلی من الطعام
و الشراب اذا سقی السم عرض للسم غرضان احدهما ان ینفذ فی خلال ما امتلأ منه
و الثانی ان العروق تکون مملوة فلا یجد السم فیها منفذا و ربما کان فیها طعم شیئ یعین
السم هذا انتهی قیاس مع الفارق ست و تعهدا داون غذا متواتر بلحاظ اینکه

سمیت هیضه تا بر یک حال کار خواهد شد زیرا که اکثر هیضه از تخم سابقه و فساد هضم
غذای سابق و لاحق می شود کما قال المحدّثی سببها یکون فی الاکثر من التخم
و فساد الطعام الی المرار و الی البرودة و چون هیضه مرض امتلائی ست و اکثر امتلاء
رطوبات و بلاغم ردیه غیر صالحه فاسده و غیره بخارات می شود پس تمامی اعضا
ازین مواد فاسده ممتلی باشد که طبیعت آن را بعضی ادما می بدن بطریق قی
و اسهال دفع می کند پس غذا درین حال برای نفوذ و سرایت در اعضا بوجه ممتلی بودن
آنها با اخلاط فاسده متعدی نخواهد یافت که سرایت نموده باعث کمی سمیت گردد بلکه
از دو حال خالی نخواهد شد یا آنکه غذا در معده مجتمع خواهد ماند و طبیعت بسبب آنکه از سمیت
اخلاط فاسده و مواد ردیه که محدث هیضه شده مقهور و مغلوب گردیده در غذا تصرف
نخواهد کرد درین صورت غذا از فاسد شده سمیتی پیدا خواهد کرد که باعث مزید مقهوریت
و مغلوبیت طبیعت خواهد شد و بسبب ازدیاد مواد فاسده ردیه سمیه هیضه و معدم مرض
که عدوی صحت و طبیعت ست هلاک خواهد گردید یا آنکه چون طبیعت در معده غذای
جدید خواهد یافت آن را دفع خواهد کرد پس از حدث مواد فاسده که دفع آن می کرد باز
خواهد ماند و آن مواد فاسده بسبب عدم دفع مهلک خواهد شد و نیز چون متوجه بدفع
مواد ست اگر بدادن غذا آن را متوجه بحدث کند متحیر خواهد شد و اضطراب در فعل آن
خواهد شد فان میل النفس الی احد الضدین ینافی میلها الی الضد الآخر و بسبب آنکه
از اول طبیعت مقهور و مغلوب بوده مرض غالب خواهد آمد و هلاک خواهد ساخت پس
ظاهر و لائح شد که دادن غذا درین صورت هرگز جائز نیست و آنچه در دلیل پنجم گفته اند
که در هیضه وبائیه معده و بدن و امعاء خالی از امتلا بود و این مرض امتلائی نیست

پس سبب خلا وجفاف در آن غذا داده میشود **اقول** لایخفی ما فیه امراض و با
فقط سبب فساد هوا عارض میشود بلکه استعداد ابدان را دریں باب دخل تام است
والا عموم مرض وموت بنسبت هر فرد از افراد حیوان در ایام وبا لازم می آمد
وکسی زنده نمی ماند والمشاهدة علی خلاف ذلک پس علت تامه حدوث امراض
وبائیه فساد هوا واستعداد خاص ابدانست واین فساد واین ابدان مستعد ها
اند که از اخلاط فاسده ردیه ممتلی باشند وآنچه بر دلیل ششم گفته اند که در هیضه بعض
بسیار عارض میگردد و شهوت طعام غالب بود چه تمام اعضا خالی می باشد آنهذا
ضرورت غذا است **اقول** لایخفی ما فیه زیرا که درین صورت ضعف می باشد بسبب
شدت حاجت اعضا بسوی غذا بلکه بسبب کثرت مرض وغیره قال العلامة وربما کان
ضعف البدن کله تابعا لضعف عضو وذلک انما یکون اذا کان ذلک العضو شریفا
او شریفا کالمعدة فانها متی ضعفت مع ضعفها ضعف البدن لضعفها عن احالة
غذاء البدن علی ما ینبغی او حصول مثل ضعف البدن بادی بسبب ثم المعدة حتی یحل
قوته ای قوة البدن لما عرفت من انه مشترکة وقوة حسه او ضعف احسا ذکر ما اخر
ضعف البدن کله وقال ایضا وربما کان سبب الضعف کثرة مقاساة الامراض ها
هنا قوی فی حدوث الضعف حتی ادنی ضعف وذلک لانک قد عرفت ان السائل
اذا کثر فعله فی منفعل واحد اشتد قبول المنفعل لما یرد علیه فان البدن الکثیر الامراض
یکون شدید القبول لما یرد علیه من التاثیرات انتهی ونیز علامه از ابن سطر الی
لقل موده ایا عاته عدم الضعف فی الابدان الصحیحة هی اعتدال مزاج الاعضاء وایما
العضو اعتدال مقدار الجوهر اللحمی وکثرة الروح فیها وخروجها عن حال العصاب

وهر از اہل فن شد مدلس ازین حکومه لازم می آید که غذا منهم شود و حوالہ این رابحه
که در باب تجربه در رساله شهاب ثاقب نوشته ام ظاهر شود حاجت تحریرش درین مقام
بسبب طوالت ندارد و آنچه در دلیل یازدهم گوید که گیلانی در شرح قول شیخ نوشته
انما معنی ان یقلل هذا اذا لم یکن المادة صفراویة فانها قد تهیج بهذا التدبیر و بعد ادلی
قد یعنی ان یکثر الغذاء الخ **اقول** قیاس مصحف برین باطل است چه مراد گیلانی درینجا
از اغذیه کاسره و معدله و مسکنه صفرا است مثل حوامض سفرجلی و رب الرمانین و اجاص
و در شک دیگر آن نه آنچه ازین شیخ و نیز کلام او در قی مطلق است و مرادش در قی
مطلق نیز از تکثیر غذا تداخل طعام و غذا نیست چنانکه در دادن آبجوش بلیط
برنج و غیره که غذای محض و صرف است ساعة فساعة و آنا فآنا الغذاء و بهر ستطلاق است کما الفعله الملک ... قیاس
من الحذاق که درین صورت تداخل طعام و غذا القیا متصور و آن بوجه من الوجوه جایز نیست
به هیضه بلغمی باشد یا صفراوی و بائی یا غیر وبائی و نیز مرادش از قی درینجا آنست
که بدون هیضه باشد نه آن قی که در هیضه صفراوی است بحاله غذا بطرف صفرا میت
عارض می شود زیرا که شیخ الرئیس و دیگر ائمه فن در هیضه صفراوی نیز جائی تجویز غذا
قبل نقاء نفرموده اند بل بخیال جنس قی و اسهال را ابتداء با استعمال مبردات را ایما مع
فرموده اند پس مراد گیلانی درینجا از قی همانست که بی شائبه فساد غذا و طعام بود
و قول شیخ الرئیس و ماکان سببه مادة ردیة او کثیرة الی قوله و تقلیل الغذاء و بلطف
و یستعمل الصوم والریاضة اللطیفة و قول حکیم علی گیلانی و ینبغی ان ینقص طعامه
و شرابه ثلثة ایام الخ و قوله والغرض بهذا التقلیل المواد الخ و نیز قوله فی علاج القی
المطلق واعلم ان خلط الادویة المانعة للقی والتهوع والغثیان یقلل النفس

مراد از نقص
الطعام و ...
ما یکفیه ...
[illegible]
[illegible]
والله ...

بالاغذیة الخبیثة الی المعدة نافع لان المعدة تشتمل علیها وتفعل فیها فعلا ما فیخرج
ما فیها من القوة الی الفعل اللهم الا ان یکون مع هذه الاحوال تخم واستلاءات
کسرة فیجب لا یجوز خلط ملک الادویة بالاغذیة شاهد عدل ست بر آنکه مراد حکیم علی از
ولیس وانما معنی حال قسم ست که در بعض احوال صفراوی مزاجان را در حالی
معده هنگام استیلاء گرسنگی بسبب انصباب صفرا عارض میگردد و بقی که بسبب فساد
طعام وغذا و اجتماع مواد صفراویه یا بلغمیه عارض میشود چنانکه صاحب هیضه صفراوی
یا بلغمیه را لاحق می گردد و آنچه در دلیل دوم دارد هم گوید که شیخ الرئیس در فن ثالث
در تدبیر ماکول گفته و ربما احتیج الی ادخال طعام ما و شیء شبیه بالطعام علی طعام
یکون و دار اله الخ و این تصریح ست بجواز ادخال طعام بر طعام اقول لا یخفی
ما فیه و لا یس جائیکه شیخ الرئیس و ربما احتیج الخ گفته ست آنجا غذای اول فاسد
می شود و در هیضه امر بالعکس ست یعنی غذای اول فاسد دوری میگردد و تحصیل کسر
سمیت می شود که بدون اخراج و استفراغ آن خلاصی را ازو متصور و اگر بدون
اخراج آن چیزی از قبیل غذا خورانیده میشود او هم موافق مثل مشهور (آنچه در
کان نمک رفت نمک شد) در معده باختلاط غذای اول ردی و فاسد می شود
و وارث فساد را زیاده می کند و ثانیا اینکه کلام شیخ در بیان حفظ صحت ست
نه در هیضه و ثالثا اینکه کلام شیخ برای ستصح و تحفظ صحت هم برای اصلاح
کیفیات اغذیه اولیه ست مثل اینکه اگر کسی اول غذای مالح یا حریف خورد بر اصلاح
آن بخوردن اغذیه که بارده تعدیل کرده شود نه برای غذائی که تحصیل سمیت
ردیه سمیه بسبب صفراویت یا بلغمیت شود چنانکه در هیضه و تخمه می باشد و مثالی که

شیخ الرئیس در ینجا گفته است اران بحمی وصوح و اکتفا ساین سعی میگردد حیث
قال مثل الذین یتناولون اغذیه حریفة ومالحة فانهم لو اتعو ها بعد زمان لم یکن
یتم فیه الهضم بالمرطبات من الاغذیة المفهة صلح بذلک کیموس ما اعتدوا ه لیس
قیاس هیضه که این قول شیخ که برای تصحیح و تحفظ صحت گفته است نه برای
اصلاح اخلاط ردیه و امتلاءات فاسده که در هیضه صفراوی باشد یا بلغمی می باشد
باطل و عاطل ست پس ز جمله اینچه که مذکور شد واضح و لائح می شود که در حالی که بدن
و معده ممتلی بود از اخلاط ردیه و اغذیه فاسده و اعراض شدیده هیضه موجود باشد
حاشا که در آن وقت غذا دادن مریض را جائز باشد بلکه عامداً و عالماً هلاک
کردن ست و این همه نامهان را باید که از ارتکاب این امور شنیعه که شرعاً و طباً
وعقلاً و نقلاً حاشا و کلا جائز نیست دست بردارند و از خدا و رسول بترسند و علما
الاالبلاح و مخفی نماند که وقتیکه ساکن شود نائره هیضه و مستریح شود طبع الیشان از
تعب حاصل بقی و اسهال و امتلاء معده و امعاء از غذا و طعام فاسد ردی و خلط
مدیج هیضه دفع شده باشد و علامات امتلائیه مانند عطش و تلخی و قراقر و تمدد و
درد معده و سر شیف و قلق و کرب و امتلاء و سقوط و الصعاط بنض و دیگر علامات
امتلائیه بر طرف شده باشد پس اولاً چیزی از لعوب مثل شرب تفاح و رمان و شرب حلب
و غیره استعمال کنند و اجل کنند ایشان را در حمام بر فق یعنی بغیر مکث کثیر در ان
و معطر سازند انها را العطریات ملائمه و مرغوبه و غذا دهند ایشان را شیئ قلیل لطیف
حسن الکیموس چه معده در مثل این حالت قوی میشود بر هضم غیر این چه اغذا اعاره سا
ساید ضعف از مقاسات مرض و نگذارند مریض را که بنوشد آب کثیر چه آن خام

می دارد عذا را ولطفی می کند هضم را واطفای سازد حرارت جریریه را و بعد ازان تمر
معده ایشان کند بجوارسات واشربه و رب وب فیتر آست که قلایا وامراق که ما
آب ماریح وا آب ریایس و الیمو و دیگر حموضات مناسبه مرغوبه دیا دوران تا تنهای
سنبت و سعر جل و بار زرشک وسماق و کسیر حسک و غیره ساخته درست و مرتب کرده با
باباں تنک مطیری گندم بخورانند و بسا اوقات که بسبب فساد هوا و ماده در حیوان
وسولتی بیرمی افتند و ظاهر ست که درین هنگام ازخوردن لحوم تحیین حیوان بنوای
اندیشه لحوق ضرر و خطر عظیم کثیره مرد مان متطرق ست پس باید که درین هنگام
استعمال لحوم ترک کند و اقتصار و اکتفا کند برخوردن حیلا و یا شلهٔ دال مونگ
که معتدل ترین حبوب ست و دران لبح و تولد ریاح از دیگر حبوب کمتر ست یا ملائی
امه خام لیموی کاغذی و یا ر و غیره هرچهار مهام عوب و مطبوع و معتاد باشد
و یا باچتنی پودینه و یا کشنیر سرکه در عرق نعناع و یا در سرکه و کرم ادرک فلفل سیاه
یا سرخ ساخته باشند تناول کند و چون اہیم هضم و گوارا شود نان گندم تنک
مطیری خوب پخته با دال مونگ بیشتر کاولا و ادرین قلیل نامه چهار عدد
مرفل و یح چهار دانه فلفل سیاه و یح و شش عدد الاچی خورد ادرک بریان کند
وبعد ازان بدستور حوب بپزند که مهر اگرد و یا بدون بریان کردن ریست کرده
و پخته باشند بخورانند و باان مذکور با شوربای مثلا کم که اول حوب ادرادر رو
دانا ذیره شعار عه بریان کرده بعده مارستی لیموی کاغذی یا ماریح و یا ما ترشی نامه
خام پخته شود مدهند و تدریج را اندست مدهند و ادعملی معده بر حدر باشند تا اگر
قوت حاصل شود و به مریض قوت و توانائی در آید و اگر گویند که ماه تقلیل ال

عدامی هم پس ایهم باطل و عاطل جاسها که عقلای فرنگ حسین امر را دو وا دارند و گوارا نمایند چنانچه از استفتا که مع جواب آن که بعضی از مشاهیر ایشان تحریر فرموده‌اند و در خاتمه خواهم نوشت تصدیق همین می شود **فصل** ششم در توضیح و تنقیح ما نوی و نکات عبارت شیخ الرئیس که در مقام علاج هیضه نوشته در کات جواب بعضی از اکابر اطبای زمان ایدکما الله تعالی که اینچه بعضی سلّمه از اکابر اطبای عصر که در فن طبابت متمهور به حذاقت اند و دادن آبجوش غلیظ برنج و آش و غیر آن در هیضه و تخمه هنگام اشتداد عوارض دیه اشتلائیه هیضه و تخمه طریقه مختار ایشان را جتهادات و مخترعات ایشان است در جواب بعض احبای اجلّه که استفسار از حقیقت و ماهیت هیضه و جواز و عدم جواز غذا در مرض مذکور فرموده نگاشته اند تا عت استعجال و استعفای مبارک دور از طریق صدق و سداد قال المحشی عاصلی هیوقت حیلی عدیم الفرصت چرا که عمو صاحب میر صفدر علی صاحب انتقال فرموده‌اند و مست اوستان تیمار و ماتم در بین زودی سر در اینجا مختصر نوشته میشود که تخمه و هیضه سببش قصور هضم و فساد غذا است در این صورت تا مقدور منع از غذا ضروریات و علامات آن که ثقل و لعج و آروغ ترش و غیره اینچه که علامات امتلا اند اگر یافته شوند و نقاهت به درجهٔ اتم نرسیده باشد و مرض وبائی خاص تخمه و هیضه نیست گاهی هر دو مرض مذکور به ایام فساد هوا منتقل به وبا می‌شود الا وبا امری دیگر است لعوذ بالله سها که در ان التهاب اضطراب و هیجان احساس حرارت به درجه اتم میشود در خصوص آب سرد و به درجهٔ اخیر غذا هیرین و دو هست مستحصات و جزئیات این مرض و با بسیار اند که برای تحریرش دفتری باید در خصوص در دادن غذا او مسالک

اراں منوس تر کہ لیس لیس ست میدر نایت و بحل و ادل مداحتا و در محل ہا
مع ازعدا موجب ملاکت منصوص لیس و ادل عدا و مع اراں امر کلی بحواہد لود
فقط السلام خیر الختام اقول لایجے مافیہ جہ قولہ و نشاہت مدرجۂ اتم رسیدہ تا
لعوو سحیف نرست زیرا کہ نقاہت کہ در کتب لغویہ بمعنی مرو ستن از بیماریست
لعد و مع ستدل بیماری صادق می آید و اینجا مقصود مستدل میاں ملامات ہتلائی
درحالت عروض و بوجود ہیضہ و ترجمہ است فی الصحاح نقہ من مرضہ بالکسر نقہا وکذا
نقہ نقوہا فہو ناقہ او اصح و ہو فی عقب علتہ انتہی و معلوم است کہ مبتلای ہیضہ را گاہی
بلکہ اکثر از ابتدا و آثار این مرض اعراض ردیہ مثل غشی و عطش و انحطاط و حدوث وقت
الف و نشار و صداع و برد اطراف ظاہر میشود و لسا او قات استداد و عوارض
شدہ سقوط نبض و غشی و دیگر اعراض ردیہ منکرہ کہ منشاء آں ضعف کلای
قوی و ارواح و تحیر و قہر طبیعت مدبرۂ بدن است بسبب سرایت سمیت مواد ردیہ
فاسدہ مہیجہ و محدثہ ہیضہ با عضای رئیسہ عارض میگردد و قال الشیخ و الحکیم علی فی آ
تم ربما ادی الی اختلاف کغسالۃ اللحم اسطری و سمۃ الرائحۃ و الی الحراطۃ ثم تودی
الی استعاد النبض لضعف القوۃ الحیوانیۃ الخ و التشنج و العرق البارد اما العرق البارد فلضعف الطبیعۃ
وضعف القوی الماسکۃ عن امساک الرطوبات فی البدن فیندفع ما یکون بالقرب
من الجلد بالعرق و اما البارد فلقلۃ الحار الغریزی و برد المائیۃ لطبعہا و الی الموت
لکثرۃ تحلل الارواح و اندفاعہا ایں رسیدن ضعف بدرجۂ اتم معنی ندارد زیرا کہ اگر
ضعف بدرجۂ اتم می رسید بر آئینہ عروض و ظہور اعراض ردیہ مذکورہ صورت نمی بست
و نیز ظہور و سرور اعراض مسطورہ کہ تخلف از ضعف و اختلال قوی و ارواح میگردد

٥١ در نبو و دیگر بر بیماری نسب ۱۱م ٥٢ انحطاط سبب دیں ٥٣ نقاہت الصحاح اسم المعنی ملاحظہ مالم مرمانم و دیگر اسم بحر الجواہر و فی الصحاح نقوہا و مرض حسب مضاع لعضا ۱۲م بحر جواہر و غیر الصحاح ۱۱م

خلاء و لقاء متصور و تخیل می تواند است که غذا داده شود و لو تسلیم که مراد محیب آنچه بقدر
لیرخصه در اسحاقطعا مخالفت غذا است مرضا حت ہیضه و تخمه را تا باقی ماندن علامات
امتلائیه مذکوره پس برین تقدیر ہر آئینه در قول و فعل محیب نوں بعید منافات
کلیه لازم می آید و مشاہده بر عکس خلاف آن شاہد عدل ست زیراکه صاحب تخمه
و ہیضه را در حالت عروض و وجود علامات امتلائیه ردیه و عدم لقاء معده و بدن
اعطائی آش سریع علیط لعد ہر قی و ہر استطلاق مرة بعد مرة طریقه مختار
مل اجتهاد محیب ست پس لازم ست که فعل خود را مطابق قول خود سازد قال الله
عزوجل فی کتابه العزیز یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر
مقتاً عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون الآیه و ما هذا الا الضلال والوبال
قال الجندی فی ترویح الارواح فان الطبیب یجب ان یکون علیما بالطبائع
العلل و ان یکون ذا علم و خبرة بقوی الادویة والاغذیة و کیفیة استعمالها
وان یکون عارفا بکیفیة مباشرة العمل فان العلم بغیر العمل ضائع ضلال والعمل
لغیر العلم محال کما قالوا احکمها حکم الصورة والمادة فان الصورة لا تبقی بلا مادة
ولا تبقی المادة بلا صورة و یؤیده قول النبی صلی الله علیه وآله العلم بغیر العمل وبال
والعمل بغیر العلم ضلال قال بقراط اذا کان الطبیب عالما عاملا کان کمن
یمشی علی رجلین واذا کان عالما غیر عامل او عاملا غیر عالم کان بمنزلة من یحمل علی رجل
واحدة قوله والا وبا را امری دیگر ست الی قوله و احساس حرارت مدرجه اتم میشود
غیر سدید زیراکه وبا را التهاب اضطراب و ہیجان و احساس حرارت مدرجه اتم
لازم و ضروری نیست که بدون آن خدوش و ما متعدر باشد زیراکه وبا عبارت

امر مرض سالم ست و سالم ست اما آنکه مار هنود مثل هیضه بلغمی یا صفراوی یا حار شده
ما بعد هیضه صفراوی و طواعین و حمیات حاره و حاد و دار کہ ولد از کل حاره
و مائیه و قد بینا ذلک فی الشهاب الثاقب بالتوضیح والتصریح و قوله در هیضه
آب سرد بهترین دواست بر مقلع و مداوس نیست زیرا که در هیضه بلغمی و
نوازل وار کہ و دیگر امراض بارده و مائیه چگونه آب سرد مفید خواهد شد و نیز عموما
در هیضه صفراویه تجویز آب سرد و رهه از مسه مضر زیرا که در هیضه صفراویه هم در
ابتدا تا وقتیکه نقاوی تام نشود دفع واسهال آن قابل حبس نبود هر گاه آب سرد که مانع
دفع واسهال و قی صفراوی ست جائز نیست قال الشیخ فی علاج الهیضة واذا رأیت
ان المواد فی البدن صفراویة بالحة وانها ربما کانت من العادن علی حدوث
الهیضة ولیس الخوف کله من الغذاء لم تجد باسا بتبرید المعدة جیدة من خارج
کما مرد بالثلج بعد سعوة علی القی ان مال الیه لقد مختل و فی ذلک التبرید تسکین للعطش
ان کان واذا اعس القی فمما یحبسه ایضا تبرید المعدة مثل ذلک الخ و فی کتاب البیان
وقد یعرض الهیضة الصفاعن شرب الماء البارد علی الریق واستعمال الاغذیة الغلیظة
بعده کالدلعرس فی الصیف اعاذنا الله من السوم و هکذا قال الشیخ ایضا و قوله بدرجه اخیر غذا منوس دواءات
سر خلط و خبط ست زیرا که سوی تجمد هیضه در امراض مائیه دیگر مثل صدر و حبسه طواعین حمیات و
و ملکه خبرکه ابها در امراض مائیه اند چگونه مریض تحمل فاقه و امساک عام خواهد گردید که اول ازین امر
بدرجه اخیر غذا داده آید بلکه در بین امراض فاقه و امساک و منع از غذا با بدرجه اخیر
زیاده تر باعث هیجان و ثوران صفرا و حرارت شدة التهاب اضطراب و غیره را
زیاده خواهد کرد و باعث انهاک بدن و قوت خواهد گردید سبحان الله کجا و تجمه

ملا
نیم
کسوا
لیس
ملک
انهاک
ضعیف

وہیضہ بعد ہر استطلاق وآمدن ہرقی در عین شدت اعراض وبائیہ اوں آں تحرک
علینظ سرح وتجویز آن باصرار واجبار وکجا عموما درامراض وبائیہ ازدادن غذا ہر
وقرار بیت صلاح کار کجا و دل خراب کجا ببین تفاوت رہ ازکجاست تا کجا
دلاسیجے ما فیہ من الانہماک فی الانہاک والاہلاک اللہم اصطفنا عن شرور
انفسنا وسیئات اعمالنا قولہ بی دریافت بی محل یعنی تا وقتیکہ در تخمہ وہیضہ وبائی
باشد ماہیر وبائی نقاہی تام نشود وعلامات امتلائیہ قطعا زائل نسدہ دادن غذا
تا امال حسا وجزما وعقلا ونقلا ومشاہدۃ وتجربۃ موجب ہلاکت مریض بخلاف آن
اگر بر محل غذا در امراض امتلائیہ خصوصا در تخمہ وہیضہ بعد نقاہی تام ظہور آمیا
پس وباس در دادن غذا احتیاطا تامل کردہ شود ہرگز ہلاکت مریض متصور
نیست زیرا کہ طبیعت مدبرہ بدن دریں وقت در رطوبات ومواد زائدہ تصرف
خواہد کرد وازآنہا تغذیہ بدن متصور خواہد شد قولہ پس دادن غذا وسع ازال امر
کلی نخواہد بود دال است بر عدم تدبیر وممارست مجیب در فن طب زیرا کہ تمامی
حذاق واطباء کاملین درین اتفاق دارند کہ در ہیضہ بلغمی باشد یا صفراوی تا وقتیکہ
نقاہی تام حاصل نشود وآثار وعلامات وامارات امتلائیہ ہیضہ برطرف نشود غذا
بل ادویہ غذائیہ مانند جبین وماء العسل نیز جائز نیست ووقتیکہ آثار نقاہی تام شد
وتفصیل نماید طبیب حاذق در تمامی احوال مریض از نبض وبشرہ وعود وسوص
وقوت وذفع ثقل ولذع وقراقر در معدہ وامعاء وزوال غشی ودیگر اعراض
ہیضہ بوجہ اتم ظاہر شود ظہورا بینا واکان ظہورہا فی الرابع او فی اقلہ او اکثرہ
پس آن وقت غذا است نہ غیر واحیانا حضرت موسی صلی اللہ علیہ وآلہ مروی است

الداء الدوی ادخال الطعام علی الطعام مؤید ایں مقال ست زیرا کہ حدوث
ہیضہ صفراوی و بلغمی ہر دو بدون ہضم معدہ و امتلاء و فساد طعام صورت
نمی بندد چنانچہ از قولہ کہ تخمہ ہیضہ مطلق قصور ہضم و فساد غذاست نیز ثابت
و ظاہر ست کہ تا وقتی کہ سکون در نائرہ ہیضہ و اعراض ردیہ آں نشود لفاء
طعام و مواد متصور نیست بلکہ عدم سکون نائرہ ہیضہ دلیل یقینی قطعی بقای
طعام و مواد فاسدہ در معدہ و بدن ست پس ہمچنیں وقت و حالت از دادن
غذا ادخال الطعام علی الطعام کہ حضرت نبی آں را داء دوی یعنی مرض شدید
لا علاج فرمودہ کما ینبغی لازم خواہد آمد و ازاں مخالفت با قول رسول مقبول کما حقہ
تامت و لازم خواہد گردید و مؤکد ہمیں ست انچہ شیخ الرئیس در علاج ہیضہ گفتہ
اذا ظہرت علامات الہیضہ فاخذ الحشا بتغیر عن حالہ و یحس فی المعدۃ ثقل و فی الاحشاء
لو حرور بما کان معہا غثیان فیجب ان لا یتناول علیہ شی البتۃ و لا بعد ذلک
الا عند ما یخاف سقوط القوۃ فیدبر ما سنذکرہ زیرا کہ قول شیخ فیجب ان لا یتناول
علیہ شی البتۃ اگرچہ دلالت صریحہ بر منع غذا دارد لکن برای اکتفا مکرر ہ تاکید
لمنع الغذا فرمودہ و لا بعد ذلک یعنی بعد ظہور علامات و اعراض ردیہ ہیضہ ہر چیزی
مجبور بند تا اینکہ سکون نائرہ ہیضہ کما ینبغی شود و خوف سقوط قوت بسبب تعار
و غلاء لاحق شود و چونکہ قولہ و لا بعد ذلک دال بر ممانعت غذا بعد ظہور عوارض ہیضہ
ہیضہ مطلقا بود و ازاں برای بعدیت زمانہ معین ثابت نمی شد کہ تا کی بعد ظہور
اعراض ہیضہ غذا مجبور بند لہذا بعد قول مذکور گفتہ الا عند ما یخاف سقوط القوۃ
فیدبر ما سنذکرہ یعنی در وقت ظہور علامات ہیضہ چیزی تناول کسد زند آں

مسئلہ
ادخال طعام بر طعام
مسئلہ ۲
در کتاب
الداء الدوی
علی المسلمین
الدار الدوی
ای الشدید

چیزی بخورد نگردد فتیله بسبب نقاهت خلاً حرف سقوط قوت متطرق گردد و لهٰذا
تدبیر تب بحیری که ذکر آن خواهم کرد باید پرداخت و مراد از سقوط قوت اینجا
آن نیست که بظهور علامات بحران ابتدا سقوط قوت و نقص بسبب ابتلای
مواد فاسده و سرایت سمیت آن باعضای رئیسه لاحق میشود و غشی و دیگر
اعراض کریهه عارض می گردد بلکه سقوط قوتی مرادست که بعد نقاهت کلی و سکون
نائره بحران و عود نقص و نهوض قوت و استقرار احوال و طبیعت مریض بسبب
گرسنگی و فاقه و خلای بحت عارض شود و حادث گردد زیرا که نهی و منع غذا که
از قوله یجب ان لا یتناول علیلها البتة ثابت می شود مراد از آن منع [illegible]
غذا وقت شروع و آغاز بحرانست که زمانه ابتدای آنست و آنچه از قوله ولا بعد
ذلک ثابت میشود منع تناول غذاست در هر ازمنه باقیه که زمانه تزاید و انتها
و انحطاط است و چونکه دفع این مرض بسبب قلت و کثرت مواد و سمیت و رداءت
آن و ضعف و قوت مریض مختلف میشود لهٰذا شیخ الرئیس درینجا الا عند ما یخاف
سقوط القوة مطلقاً فرموده و زمانه معین و محدود به یک یوم یا دو یوم و یا اکثر
و بیشتر ازین نه کرده و نیز مخفی نماند که شیخ الرئیس بعد قوله الا عند ما یخاف سقوط
القوة آنچه تفریع بقوله فیدبر بما سنذکره کرده و تصریح باعطای غذا اینجا هم
نکرده بلکه تدبیر سقوط قوت را بما سنذکره موعود ساخته درین اشعار و تنبیه است
بآنکه درحالیکه نقاهت کلی نشود اگر درین هنگام اندیشه سقوط قوت متطرق
و یا سقوط قوت هم شده باشد لائق است که بخیال سقوط قوت تناول غذا
ننماید بلکه درین حالت تقویت قوت باهتمام روائح طیبه و بخور عطره مرغوبه بهر قسم

کسدکما قال الحکیم علی فی شرح القانون فی تعریف الهیضة وکثیرا ما تکون المواد
الفاسدة شبیرة نحو تعیر سمی بان یحدث لتلک الرطوبات کیفیة سمیة فاذا تادت
الی القلب والدماغ اورثت تلک الاعراض کلها ولذلک ترمی الحذاق من الاطباء
لعیون فی الهیضة والتخمة غایة العنایة بعلاج القلب وتقویته ویحس فی الاکثر لتقصر
فی علاج ذلک بالعطریات والمقویات یحصل العافیة باذن الله تعالی ونا عطای
غذا واطعام طعام چنانچہ مؤید ہمیں ست قول شیخ کہ در آخر فصل علاج ہیضہ
گفتہ ویجب ان لا یطعموا شیئا ما لم یصدق الجوع فان جاعوا قبل النقاء لم یطعمو
ثل وحلوا الحمام وصب علی رؤسهم ماء فاتر واخرجوا لم یمکثوا وبعد ازیں میگوید
فان ظهر التشنج فاستعمل علی المفاصل القیروطیات الملینة حارة عواصة ویکون فی
الشتاء بدهن البارزین والسوسن وفی الصیف بدهن البنفسج وکذلک الخرق
علیها خرقة مغموسة فی ادهان مرطبة ملینة وفی الزیت ایضا ویجب ان یعتنی
لعکبه ولا یزال یرجی موضع الرقیق والعضل المحرک للحی الاسفل بالقیروطیات
وبعد ازیں ہمہ تاکیدات بلیغہ وممانعات شدیدہ درباب ندا کہ از اقوال و عبارات
مقدمة الذکر تاکیدا بعد تاکید منع غذا بپایہ ثبوت رسیدہ می گویند ان سکت
بارئة الهیضة وناموا وانتبهوا ازیں آنکہ نوم دریں مرض بغایت دلیل محمود و علامت
سکون نائرہ ہیضہ و استقرار و استراحت طبیعت و دفع قلق واضطراب کہ
دلیل ست بر ظرف ستدن توجہ مواد فاسدہ مہیجہ بسوی قلب و دیگر اعضاء رئیسہ است
چنانچہ حکیم علی در شرح قانون در فصل ہیضہ می گوید وفی الهیام ستر تلک الاعراض
السهر لا سیما اذا نام العلیل نقصت العلة انتهی ویقیتهم شیئا من الرئوت او طعم الحمام

۵۷ ای مسئلہ المسیح ذکر المادہ فی علاج الهیضہ وغیرہا کما قال الشیخ و در رسالہ ۱۲ ۵۲ فی العرق الشیخ

برفق ولا یکثرون اللبث فیه بل قدر ما ینالون من رطوبة الحمام ثم تنحرجهم و تعدلهم
ونعدوا ہم عداء قلیلا خفیفا حسن الکیموس الخ وقال بقراط البدن الذی
لیس بالنقی کلما غذوته انما یزیده شرا وجالینوس در تلخیص آن گفته و ہذا الانه یفسد
لفساد الکیموس الردی ولکن ذلک یعرض اذا کانت المعدة ممتلیة من کیموسات
ردیة و ابن ابی صادق در شرح آن گفته البدن الذی لیس بالنقی ہو الذی
فیه او فی المعدة منه اخلاط ردیة کثیرة والغذاء یفسد فیمن ہذه حالہ وان کان
محمود الفساد الکیموس الذی فیه فیزداد البدن بذلک شرا و قرشی نیز در شرح
قول بقراط می گوید سبب ذلک ان المادة الردیة تحیل الوارد من الغذاء الی طبیعتها
فیزداد و ذلک موجب لزیادة الشر ومانع من تقویة البدن کما فی الناقه المذکور
فیجب الاستفراغ لیمکن التقویة و ازین ہمہ تصریحات عدیدہ و بینات باہرہ
سدیده زیاده تر در باب دادن غذا و منع ازان در مرض ہیضه چه امر کلی و حکم
قطعی خواہد بود که مجیب امر کلی نمودن نساخته و از کلیت آن انکار داشته فند کرو
ولا تکن من الغافلین لنا ہلیں فان انکار المجیب لکلیة ہذا الامر عجیب و اضحوکة
واغلوطة عند المطبب اللبیب وما توفیقی الا باللہ علیه توکلت والیه انیب

خاتمه

دران سته فصل ست **فصل اول** دربیان فتاوی دستخطی مجتہدین و
علمای برلیمیں **استفتاء** چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین
اندرین مسئله که نزد اطبای یونان باتفاق در مرض ہیضه وقتیکه سمیت ہیضه
دربدن مریض اثر کرده و اعراض ردیه پیدا گردیده تا وقتیکه امتلاء معده

و اسهال از غذا و طعام باشد و خلط مهیج صفرا دفع شده باشد و علامات شاهده
رد به بعضه تل نخشی ولعج و فراق معده و قلق و کرب و امتلاء و سقوط بعض دیگر
اعراض دیه برطرف شده باشد دادن غذا جائز نیست و کسانی را که غذا داده
می شود هلاک می شوند پس اگر کسی همچو مریضان را اجازت خورانیدن غذا بدهد
و گوید که در شرع منع از دادن غذا وارد نشده و همچنین اگر بعضے طبیبان اجازت
غذا دادن مگر مخالف قواعد طبیه بدهند و با وجود علم اینکه غذا درین اوقات
منجر بهلاکت ست و بعد استخاره برای دادن غذا جائز ست یا نه و اگر بعد دیدن
استخاره استخاره مجاز شود بر این عمل باید یا نه پس کسیکه مخالف رای حذاق
اطباء با وجود علم ضرر کسیکه از قواعد طب واقفیت ندارد مستحق شود دوا خوار
بدهد و به همچو مریضان اصرار بر دادن غذا نماید و گوید که استخاره دیده ام اینها
همچو کسان ماخوذ الذمه خواهند شد یا نه و بر قول ایشان عمل می باید یا نه و اگر
استخاره و جهد آید عمل بران واجب ست یا نه بینوا توجروا **هو المصوب**
انچنین اطبا را لینا نمی که خلاف قواعد عمل سازند و باعث هلاکت مریض شوند
ماخوذ و آثم خواهند شد حرره الراجی عفو ربه القوی ابوالحسنات محمد عبدالحی تجاوز الله
عن ذنبه الجلی والخفی و حفظه عن موجبات الغی [مهر حسنات لوی محمد عبد الحی] اصاب من اجاب مقه
خادم الطلباء الله الکریم محمد ابراهیم عفی له الله الرحیم ابن مولانا مولوی علی محمد مرحوم
[مهر محمد ابراهیم صاحب] صح الجواب حرره محمد رحمت الله عفی عنه در صورت مرقومه استخاره
اگر واجب هم آید عمل بران واجب نیست چه جای عمل بر همچو استخاره که در عمل
محل خود داخل شده هرگز برین عمل نشاید و اجازت نداده هر قسم که باشد نفاذ نیابد

واما خصوصا در مرض هیضه وبائیه که سمیت آن اثر کرده باشد و اعراض رديه
مفصله سفتا موجود باشد هرگز جائز نیست کسیکه در این صورت تجویز غذا نماید خاطی است
و بلاشک خوف مواخذه اخروی ست هرگز عدا نماید و او عمل به قول هیچ کسان نکرده
والله اعلم بالصواب رسده ام الکتاب اقل افراد الناس ابو العباس سید محمد فدا حسین
عفا عنه فی الثقلین صح الجواب مولوی حکیم محمد ابو الحسن عفا عنه | مهر مولوی حکیم محمد ابو الحسن | الجواب صحیح
المرقوم صحیح حرره حکیم میر سید علی ابن سلطان الاطبا حکیم سید حیدر علی مرحوم محمد شاهی
هرگاه باتفاق اطبا حاذقان و عقلا و تجربه کاران اعطای غذای خاص یا مطلق
غذا مضر معلوم شود استعمالش جائز نخواهد بود و این محل استخاره نیست پس اگر
کسی استخاره نموده خطا کرده و بران اعتنائی نمی شاید و در صورت مذکوره بالا اگر غذا
کسی را استعمال کناند خوف مواخذه عقبی ست والله العلیم السید محمد ابراهیم مجتهد العصر
ابن جناب ممتاز العلما فخر المدرسین جناب سید محمد تقی صاحب مرحوم ابن جناب
علیین مکان سید العلما مجتهد العصر سید حسین ابن جناب غفران مآب مولوی
سید دلدار علی صاحب طاب ثراهم جعل الجنة مثواهم | هو العالم | در محل مظنه ضرر دادن
غذا شرعا جائز نیست با استخاره یا بلا استخاره در هیچ مواقع اگر کسی غذا دهد خاطی هست
وما هو عند الله والله العلیم مهر جناب | زبدة العلما معین المؤمنین سید علی نقی | ابن جناب علیین مکان طاب ثراه
در محل ضرر دادن غذا به مریض شرعا جائز نیست و اسد وجوب استخاره وجوب شرعی لازم نمی آید
هو العالم مهر جناب | ملک العلما تاج الافاضل امیر الملة سید رئیس المسلمین مروج الشریعة الغراء معاصی جناب واحد علی شاه مجتهد العصر والزمان آیة الله سید محمد سید حسین | نحو ای آیه کریمه شامل ولا تلقوا
بایدیکم الی التهلکة احتیاطا از دادن غذا در محل ضرر عقلا و شرعا واجب
و استخاره با وجود مظنه ضرر و اصرار آنجا مهر جناب | سید محمد حسن | ابن جناب ملک العلما بمفاد لا تلقوا بایدیکم

الی التهلکة اجتناب از خوردن مصالح اغذیه لازم است حرره سید محمد حسن احسن الله عاقبته

فصل دوم در بیان فتاوی دستخطی اطبای ماهرین موجودین استفتا

چه میفرمایند اطبا درین مسئله که اگر کسی را مرض هیضه لاحق شده و اشتهاء معده
و امعاء از غذا و طعام فاسد گردیده و خلط صحیح هیضه رفع شده باشد و علامات
هیضه مثل غثی و قی و تراقر و درد و قلق و کرب و امتلا و سقوط نبض و دیگر علامات
ردیه برطرف شده باشد آیا خوش ریح یعنی پیچ و آش وغیره غذا اگر بدو دادن جائز
یا نه بینوا توجروا **جواب** باسمه سبحانه. درین صورت تا انهضام دادن غذا
مطلقا جائز نیست چه درین صورت مرقومه ادخال طعام علی طعام آخر حال آنکه غذا
اول هضم نشده باشد لازم خواهد آمد و ردی بودنش از مسلمات اطبا است
که جمله اسفار ایشان ازین مقوله مسلمه بین جمله مقولات کلیه مملو است و انکارش از
صاحبان ذهن سلیم و فهم مستقیم مستبعد است فی القانون لا یتناول کل مستبع
الم یصدق الشهوة البتة ولم تخل المعدة والامعاء العلیا من الغذاء الاول انتهی
قال الآملی و ذلک انه لو استعمل قبل ذلک غذاء آخر لکان ادخل غذاء علی غذاء لم
ینضج نضجا تاما و لم یهضم و ذلک اضر شیء بالبدن لان الطبیعة ان لم تشتغل
بالثانی فسد و افسد الاول وان اشتغلت به و اعرضت عن الاول افسده و
ان اشتغلت بهما لم یکن فعلها فی کل واحد تاما فیفسدان معا و یحدث التخمة انتهی و
چون این فعل در حالت صحت ناجائز باشد کما مر پس بطریق اولی در حالت مرض
خصوص این مرض که مهلک و مسقط القوی و مضعف طبیعت و مدبره است
ممنوع و منهی عنه خواهد بود و کیف لا چه وقتیکه انصراف طبع از یک غذا و اقبال

بدیگرے با میت تصرف در ہر دو مفسد باشد با وجودی کہ طبیعت
بر حال خود باشد در حال صحت مما لا یبالی و ذلک الوقت ملک جو لکما المحمود فیما
یحسن فیہ التصرف للطبیعت از جانب غذا مطلقا مغلوب بل ہیضہ ست و عدم
انہضام غذای اول و موجب بودن آن این حالت را یعنی ہیضہ کہ حالتی ست
مخوف و در ہر بارت مراتب از بیست و شش کہ در حق آن از تشنج الصاعد وارد
شدہ ست ولا شیء اضر من التخمۃ قال الآملی و ذلک لانہا فساد یعرض لما فی المعدۃ
من الغذاء وہو اذا فسد اضر جہتہ بافسادہ للمعدۃ والاعضاء التی ینفذ الیہا ہو
او بخارہ وللارواح والرطوبات بتعفینہ لہا وتہیئہا للعفونۃ الی آخرہ اول و الاکثر
است برین دعوی علاوہ ازین بحکم جزئی ہم تصریح ترک غذا در کتب معتبرہ قوم
موجودست فی القانون اذا ظہرت علامات الہیضۃ واخذ الحشا یتغیر عن حالہ
ویحس فی المعدۃ ثقل و فی الامعاء لوجود ربما کان معہا غثیان فیجب ان لا یتناول
علیہ شیء البتۃ ولا الغذاء لک الاعند انحطاط سقوط القوۃ انتہی و فیہ ایضا و یجب
ان یقدموا بما لیس فیہ حیلۃ ان کان انخار المعدۃ واضعاف توہتا مثل ماء ورد ماء
الخل و دہن الزیت والماء الحار ولا بامیہ تعدیتہ [illegible] الی ضد العادیۃ
انتہی و فی المیام لفخر الدین النیشاپوری فی علاج الہیضۃ الحادثۃ عن فساد الطعام
یومر بالصوم والحرکۃ لینقطع الفصل و یعطی بعد التنقیۃ المیاہ و خبز منقوع فی الشراب
الریحانی انتہی کلامہ و آں [illegible] در مختار گفتہ در باب علاج ہیضہ کہ سست آن تخمہ
باشد و یجتہد فی النوم ویمنع من الطعام بالکلیۃ انتہی و نیز گفتہ واطال الجوع و عاد الی
قانونہ فی الغذاء مع تقلیل و تلطیف انتہی و صاحب ذبح الارواح گفتہ و لو مر العلیل

بالیوم فی المواضع البارده والجوع بامع حدا انتہی وصاحب معاصد الاطبا گفتہ کہ
ان لایطعموا شیئا ما لم یصدق الجوع فان جاعوا قبل اللقاء لم یطعموا قبل ان دخلوا
الحمام انتہی ودر مقام دیگر ازیں کتاب گفتہ فاذا سکنت ثائرۃ الیقظۃ ویسموا و اشتہوا
اسقیتہم سیئا من الربوب واذا دخلہم الحمام مرہ ولا یکثرون اللبث فیہ الا قدر ما
ینالون من رطوبۃ الحمام ثم تخرجہم وتعد وہم عداء اً قلیلا خفیفا انتہی بالجملہ استعمال
اشیاء مذکورہ در صورت مرقومہ اتباعا للمانعین من اقوال الاطباء الکاملین والحذاق
الماہرین بوجہ من الوجوہ جائز نخواہد شد ہذا ما ظہر لی من تحقیق المقام وبعلم حقائق
الامور اللہ العلام فقط مہر مرزا اکبر حسن سید مظفر حسن مہر حکیم مرزا مظفر حسین خان صاحب ابن
سلطان الاطبا مسیح الدولہ مرزا علی حسن خان بہادر مرحوم ومغفور طاب ثراہ
جواب باصواب ست ولائق قبول اولی الالباب مہر محمد جعفر خان بہادر در ین صورت
دادن غذا خطا ست نباید داد مہر سید زین العابدین عرف حکیم میر حامد علی صاحب
در ین صورت دادن غذا ناجائز ست مہر سید جعفر علی لقد اجاب استاذی اخا
مہر سید محسن حسین شاگرد جناب حکیم مرزا مظفر حسین خان صاحب الاعتدال
فی ہذا المقام من تحطیۃ العظام مہر محمد احسن حسین المعروف علی حسین الجواب صحیح معلی و
مکرمی حکیم مرزا مظفر حسین خانصاحب بہادر تحریر فرمودہ اند حق ست مہر
سید علی مہدی حسن الامساک من الغذاء فی حالۃ الامتلاء معمول الاطباء والحذاق من
حالات بحرانیۃ العطاء وفی تلک الحالۃ یناسب بہ المقالۃ الصوم خیر من الیوم سید
محمد سلطان النعمۃ اللہی الحسینی در ین حال غذا دادن بوجہ من الوجوہ جائز نیست
وکسیکہ جرأت واقدام بر دادن غذا نماید خاطی محض ست ہرگز بر قول ش

عمل نماید ساخت | سید مرتضی ابن سید محمد موسی | من سلک علی طریقة الاطباء المحرمین الحاذقین والحکماء الراسخین الماہرین واتبع الشیخ الرئیس وغیرہ من المتقدمین والمتاخرین فاعطاء الغذاء فی ہذہ الحالة مسوغ عندہ وغیر صحیح واما المحدث بخلاف ذلک مفسد وقولہ مین وسلاتہ واضح کما ظہر بالاسناد التام فی ہذا المقام من کلام الحبیب العلام اعلی اللہ درجتہ والمقام مقسط | العبد الراجی میر نواب | ہو العلیم الحکیم لا شک ان اعطاء الغذاء فی ہذا المقام غیر جائز کما صرح بہ المحررون والمحققون ولا حاجة فی تصحیح ہذا القول الی الدلائل والامثلة الی تحصیل الحاصل مالامعان والعطر لانہ کالبدیہی ان علاج الامتلاء بالخلاء وان کل مرض یعالج بالضد سید رضا حسین عفی عنہ کافی ست درین مسئلہ کتابت جناب حکیم منظور حسین خانصاحب دام مجدہ وترک غذا درین حالت واجب وخلافہ خلاف الجمہور السید حسین القوی واقعی درین صورت غذا دادن جائز نیست | حکیم محمد اسمعیل | تمام الطب فی متین ورح وحسن القول فی قصر الکلام تقلل اذا کلت ولعد اکل بتحسن ستی تسل اہضام ٭ ولیس علی النفوس شر اشد ماساس من ادخال الطعام علی الطعام ٭ | حکیم محمد عبد العلی | جواب مسطور صحیح است | غلام احمد | جواب مسطور صحیح ست | حکیم عبد العزیز | المجیب مصیب | حکیم عبد المعطی | درہیچ صورت استعمال غذا خطاست | علی احمد | المعدیة فی ہذہ الحالة کالسم القاتل زین العابدین عفا عنہ تداخل غیر جائز حکیم حسن رضا غذا درین حالت دادن ہلاک کردن مریض ست | حکیم احمد رضا | اگر معالج داند کہ معدہ وامعاء مریض از خلط فاسد خالی ست واکنون در نہ دادن غذا مریض را غشی وکرب بسقوط نبض ست غذا دادن اولی ست ورنہ درصورت امتلاء معدہ وامعا

غذا دادن خطاست که معده قوت هضم ندارد و مریض هلاک خواهد شد والله اعلم بالصواب
حکیم نامس علی عفی عنه بقلم خود جواب باصواب ست | محمد اشرف خان بهادر | در صورت
دادن غذا بوجهی جائز نیست واجازت غذا درین حال موجب اهلاک مریض ست
هرگز نباید داد آری وقتیکه نفار حاصل شود وجوع صادق ظاهر گردد مضائقه نیست
وقبل این اعطاء غذا اثم کبیرست در شریعت طب والله اعلم بالصواب حرره سید محمد
عفی عنه در صورت مرقومه دادن غذا جائز نیست بلکه اجرای استعمال وامی غذای
مثل سکنجبین وغیره هم احوط است فقط وهو العالم مهر | سید محمد علی | الشهیر بالمؤبد
حقا مرض هیضه مرض صعب عسیر العلاج عدیم النجاح هست در زمانا وقوع وظهورش
اکثر مسموع شده هیضه وبائیه که بکثرت وقوع آن گویا انحصار وبا درین مرض گردیده
مخلوقات از دست خائف وهولناک میشوند جناب آنرا پایانی وبیانی نیست در
امراض حاد فی الغایة وامراض حاد فی الغایة القصوی معدود کرده اند کتب طب
ازین مرض وطریق علاجش مملوست هر مؤلف ومصنف طریان علیحده دارد بر
عالمان دعاقلان صنعت هویداست پس مبتلا این مرض را در احوال اشتعال
که حرارت شدیده وحاجات کثیره دارد اطعامش عقلاً ونقلیاً ناروا ست
هرا که در آوان صحت اکل طعام در حالیکه ممتلی از طعام باشد ممنوع ست این امتناع
متفق علیه اطبا ست زیرا که باعث مداخل یا موجب افساد طعام اول می شود و آن
فساد یک نوع نیست بلکه انواع واقسام فسادات می باشد ودر اکل طعام مرکب از اغذیه
مختلفة الجواهر والکیفیة والفعل والآثار آن وکثرت الوان وامتزاج کثیف ولطیف
ممنوع ست وشناختش هم مجمع علیه حذاق ست که امتیاز هر یک موجب فساد است

وهر یک از اینها سبب هیضه میشود پس قول صاحب التذکرة وسببها في الاغلب
اجتماع اغذیة کثیرة في المعدة مختلفة الجواهر والفعل والکیفیة وسبق الکثیف للطیف
في النقل بسبب فلم یجد اللطیف منفذا فتغیر وفسد وقول صاحب التجربة واسبابها الحرکة
العنیفة وتخلیط الاطعمة بلا ترتیب وقول صاحب البصائر وسببها رجحة الکیلوس
من الکبد الی المعدة قبل ان یصیر کیموسا لعدم قبولها من دائرة الغذاء او کثرتها
وقول صاحب ذخیره واسباب آن یعنی هیضه سه گونه است یکی آنکه طعام بسیار خورده شود
چندانکه معده آنرا نتواند گوارید دوم آنکه طعام بیوقت خورده شود و این چنان
باشد که طعامی که قوی تر و دیر گوارتر باشد نخست خورده شود و از پس آن طعامی
نازک زود گوار خورده شود یا اول پس طعام میوه های تر خوردن چون انجیر و توت و مشمش
وغیر آن خورده شود تا اینچه زود گوار باشد نگوارد در سر آن طعام ناگواریده باشد
و آنرا تباه کند سوم آنکه گوهر طعام که خورده باشد تباه باشد معده اندر تباه تر شود
و مایه دار و گردد و چون طعام بمعده اندر تباه شد هرچه از وی بخلط صفرا مانده
تر باشد بقی برآید و هرچه بخلط بلغم مانده تر باشد باسهال سر دل آید پس این
اسباب الملل تجربه باعتدال موده است یعنی انجیر و خود آورد که اندر و نهضت باشد
پس از این همین علت و سبب العمل آوردن یعنی مریض هیضه اطعام او
علی الهیضه پیدا کردن است کدام عقل این التجویز خواهد کرد و مادرار اعتقادی
صحت دراوان تداخل و تخم و سوء هضم بغیر از نقار تام از طعام کسی از اطبا بجز
حکم الطعام واغتذا نکرده است حتی که دوای غذائی را منع نموده اند پس قطع نظر
از قول فضلا و اطبا عقول جهال در همه احوال بتجویز غذا نخواهند کرد اگر

بعقل هیولانی عرض نماید از تجویز الطعام احتراز شدید خواهد کرد و اکثر کمال رسانین ولاحقین استنباط نوابس سلاح موده شده هیچ فایده الطعام در حال امتلاء معده حصوصا در آوان هیصه پیدا نشد چنانچه صاحب ذخیره میگوید اما بلائی ماعسل او دو کار نشاید خورد یکی آنکه هر دو اند معده محرور تباه شود و صفراگردد دوم آنکه هر عداد هیصه اند غذا و هیضه را غذا بازگرفت و آنرا که غذا را می باید گرفت چیز عداد هیضه چگونه شاید داد و در همین علاج بجای دیگر می گوید که غذا و هیصه هیچ حرکت نشاید کرد و هیچ چیز یکه بعد اماند نشاید خورد و باید جهت از سر آنکه اندرین علت هیچ علاجی چون جهش و چیزی باخوردن نیست چنانچه صاحب بصائرالطب می گوید و یمنع عن الحرکات والاکل والشراب من اقسام الغداء الا بعد هیجان الاشتهار فیعدی بقلیل من الاغذیة اللطیفة و یمنع عنها ادام القی والاسهال اوالقلق و منعه النوم والصوم و صاحب شفاء الاسقام میگوید که علاجها مقصور علی ترک الغداء یوما ذلک واحد او جار نلاث حتی لیتقی مافی المعدة تحلیل اعیها ولعیها علی وضع فصل الکان اقیا و شیخ الرئیس در قانون علاج هیضه را بطور قاعده بسیط تمام داده و دران مقام نوشته در تذکره بعضهم راتحة المرق و مما البدبها لعنهم و کذلک الشراب والبحور و اما رائحة الفواکه فاکثرهم لیقبلونها و یجب ان لا یطعموا شیئا الم لصدق الجوع فان جاعوا اقبل الشفاء لم یطعموا بل ادخلوا الحمام و صب علی رؤسهم الماء الفاتر و اخرجوا و لم یاکلوا و از قوانین معالجات امراض کلیه در هیچو امراض که بعض از یها حاد فی الغایة القصوی و بعض حاد فی الغایة و بعض حاد جدا و بعض حاد نقول مطلق هستند تجویز الطعام و اعتدا باینه نشده چنانچه شیخ الرئیس

گفته واکثر ما نتکلف فی تقلیل الغذاء و منعه او اکثر لعلاج الامراض الحادة و این مرض ہیضه مرض حاد فی الغایة القصوی یا مرض حاد فی الغایة است چرا که اکثر مریضان و مبتلایان این مرض در دو سه در یک روز بلکه در یوم واحد می میرند و حدت بیش از فی الغایه ازدیاد یافته شد پس منع طعام برای نهایا شدتیه لازم آید هر گاه که از کلیات جزئیات معالجات امتناع ثابت گردید بکدام طریقه حکم تغذیه این مریضان تواند شد ضعف و سقوط قوت که بسبب استفراغ مواد فاسده و کثرت سمیت آن با عضای رئیسه لاحق می شود و غشی و دیگر اعراض که به عارض میگردد موجب اعطای غذائی قوی آید شد آری وقتیکه خوف سقوط قوت و عروض ضعف شدید بسبب شدت احتیاج اعضاء بسوی غذا بجهت جوع صادق بعد نقای تام معده و امعاء از مواد فاسده و اخلاط ردیه باشد باهتمام روائح طیبه بخور عطره مرجوه مریض پردازند بجهت تقویت قلب و روح چنانچه حکیم علی در شرح قانون گفته و کثیرا ما یکون المواد الفاسدة متغیرة نحو تغیر سمی بان یحدث لتلک الرطوبات کیفیة سمیة فاذا تادت الی القلب والدماغ اورثت تلک الاعراض کلها و لذلک تری الحذاق من الاطباء یصرفون فی الهیضة والتخمة غایة العنایة لعلاج القلب و تقویته و نحن فی الاکثر نقتصر فی علاج ذلک بالعطریات والمقویات فیحصل الغایة باذن الله تعالی و بعد سکون ثائرة ہیضه و دفع اعراض مرقومه استفسار غذا می تواند داد و در صورت مرقومه استفسار اعطای غذا شرعاً و طباً و عقلاً و نقلاً و تجربةً جائز نیست هرگز نباید اگر غذا درین حال بدهند خطای فاحش کرده باشد والله اعلم بالصواب الیه المرجع والمآب مهر حکیم میرزا محمد حسن صاحب

فصل سوم در بیان فتاوی که از غیر اطباء

یونانیین و تحفظ کماینبغی شد باید دانست که چون زمانه شیوع جهل و بدعت
و ضلالت ست پس بمقتضای حدیث شریف که در بحار الانوار در کتاب السماء
والعالم در باب حدوث عالم از جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم مروی است
اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعل فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین
یعنی وقتیکه ظاهر شود بدعت و ضلالت در امت من پس باید ظاهر کند
عالم علم خود را و اگر ظاهر نسازد پس بر وی ست لعنت خدا و ملائکه و مردمان همه
اینچه اعلان و اظهار آن واجب و لازم بود که ادله عدم احتیاج هیضه در
حال عدم بقاء معده و امعاء و عدم تسکین ثائره هیضه و شدائد اعراض آن
هرگز جائز نیست بدرجه تمام و تمامت و تحقیق گردید که موافق صناعت طب یونانیه
مروجه در اطبای هند دادن غذا موجب اهلاک و اتلاف مریض نیست باید و
محوز غذا و دهنده غذا خاطی ست و شریک مثل پیر موافق و تحفظ علمای دین بعض
یعنی علمای اهلسنت و مجتهدین ممانعت آن ثابت شد و ضلالت این فرقه
الملاء محرومین غذا امیین گشت لکن چون این زمان زمانه جهالت و ضلالت
و نفسانیت ست و اهل این زمانه از تحقیق حق کاری ندارند بلکه تا امکان ما
ظاهر نگردد این جهل و ضلالت خود شان باظهار حق صحیح می پردازند مسالک
مسالک جدال و اعتساف می شوند و در هر امر غیر از دعوی المرام ترو جهلا حیله جوئی
کار می فرمایند اگرچه از بیان سابق باعتبار شرع شریف و قواعد طب یونانی
مروج هند راه چاره شان مسدود گردید می توانند که در خصوص زنان
نکته نمایند لکن احتمال آن بود که گویند که معمول به ایشان طریق میدان یا طریق اکثر زنان

است وایشان بلا تکلف در ایجال غذا بسید هند ما نیز موافق دستور العمل ایشان
غذا می دهیم و طریق تقلید ایشان می پوییم بنا بر آن ضرور شد که استفتاهای رسطی
این گروه هم مندرج کرده شود تا عوام الناس از اثر ماله فریبی ایشان مبتلای تدبیر
نه شوند و جاده راستی را نگذارند و از ضایع کردن نفوس عزیز خود ها باز مانند
و نیز باید دانست که تحریرات ڈاکتران نجابت نشان هندی و ولایتی بلده
فرخنده بنیاد حیدرآباد صانها الله عن الشر و الفساد که در جواب استفتا نوشته اند
نحمده بالکم و کاست درین رساله نقل نموده میشود تا کسانی که صاحبان تحمه و تپ
و یا مبتلایان دیگر امراض امتلائیه را بی محل در حالت امتلا بدون حصول نقاهت
خصوصا درین هر دو مرض بعد سرقی و استطلاق با حصار و اصرار غذا می دهند
و حتما و جبرا این بی بصیران بخیال خود شان آن را موافق قواعد طب انگلیسی
می دانند و بزعم باطل تاسی و مماثلت اطبای فرنگ بارتکاب این چنین فعل
شنیع که نزد عقلا به هیچ طریق جائز نیست مبادرت میفرمایند و آن را برای تشهی
و تلمیع عوام کالانعام و فریب جهال امام اجتهاد خود ها قرار داده اند متنبه شوند
و چشمی بمالند و از وبال اُخروی بترسند و باز آیند زیرا که ائمه هر فن خلاف اصول
و خلاف عقل و نقل را در هر فن بجمله بدعات و سیآت آن فن شمرده اند و ما علینا
الا البلاغ و ما توفیقی الا بالله و الیه المرجع و المآب و این فصل متضمن بست و چند مطلب

مطلب اول در بیان آنکه دادن غذا درین مرض نزد اطبا که عمل ایشان
موافق طب مروجه اهل مصر ست جائز نیست چنانچه از استفتاء رسطی حکیم جناب
سلطان خان صاحب که در مصر تکمیل این فن تشریف فرموده اند و حالحه الوق

دستور العمل اہل مصر بنظر مائید ظاہر میشود اگر کسی شخص کو اقسام ہیضہ میں سی
کسی قسم کا ہیضہ ہوا ہو یعنی اوسکو علی الاتصال قی اور دست دونوں آتے
ہوں اور پیٹ اوسکا پھولا ہوا اور پیٹ میں اوسکی درد ابلیع ہو تو ایسی حالت
میں اوسکو اگر کوئی طبیب ہر دستا اور پھر قی آ جانیکے بعد چاولوں کی کاڑہی نہم
یا شوربا گوشت کا تجویز کری اور ساکید بلای تو اطباء مصر اور عبرانی کی نزدیک
امدوی اونکی تجربہ اور قاعدوں کی ایسا علاج جائز ہی یا نہیں اور جو کہ یہ امر
رفاہ و فلاح عام پر ہو لہذا جو کچھ آپکی نزدیک ازروی تجربہ اور قوانین طب
مروجہ وہاں کی متحقق ہوا ہو اگر بنظر رفاہ عام کی تحریر فرماوین تو ہر آئینہ خالی
فائدہ خاص و عام سی ہوگا فقط مرض ہیضہ میں خواہ فساد سداسی ہو خواہ
فساد آب و ہواسی ہو دونوں صورتوں میں لی تنقیہ و تصفیہ و تعدیل ہوا
بجمیع الوجوہ غذا دینا ناجائز ہی سلطان خان مطلب وہم دہان
آنکہ مطابق قوانین طبیہ مروجہ اہل فرانس ہم دادن غذا درین حال جائز
نیست چنانچہ در کنوز الصحت کہ ترجمہ طب فرانس ست و در مصر مطبوع
شدہ مرقوم ست و عبارتش اینست النوع السابع الہیضۃ المعروفہ
فی مصر بالہواء الاصفر ہذا المرض من اخطر الامراض لانہ قد یموت بہ المریض فی
ظرف ساعتین وہو من الامراض الوبائیۃ وہو معروف قدیما سابقا لکن سببہ
منتشر فی بلاد المعمورات بہ من مدۃ لاجلہ وحصل بہ ہول عظیم الخ
فی معالجتہ یجب ان یحمی المریض حمیۃ تامۃ ولا یعطی غذاء او لو الاستہاء ونکلہ
لعض الاطباء ونظرا الی الاعراض الشاہرۃ فقط فعالج من کان عرضیا بہذا الداء

بالادویۃ الحارۃ والمعویۃ کالاشدۃ الحیدۃ وبعض الجواہر المبہۃ فزادت الاعراض
واسرع سیر الداء وہلک اکثر من عالجہ ولم لیتیف الا القلیل بجلاب المعالجۃ السالفۃ
فقد شعی بہا ناس کثیرۃ انہی بالفاظہ **مطلب سوم** در بیان آنکہ موافق بید
ہم وادن عدا دریں مرض بعائز نیست اگر کسی شخص کو اقسام ہیضہ میں سے
کسی قسم کا ہیضہ ہوا ہوا اور اوسکو قی اور دست دونوں آرہی ہوں یا فقط دست
لعیری کی آتی ہوں یا قی بدون دستوں کی آتی ہو اور پیٹ اوسکا پھولا ہوا اور
پیٹ میں اوسکی درد ہو تو ایسی حالت میں اوسکو اگر کوئی طبیب ہر دست وقے آیکی بعد
چاولوں کی گاڑہی پیچہ یا شوربا گوشت کا تجویز کرے اور بتاکید یلاوی تو بیدیکر
سردیک ارردی تجربہ اور دواوں کی موافق قواعد بیدک کی ایسا علاج جائز
ہی یا نہیں اور چونکہ یہ امر سبب رفاہ وفلاح عام ہی لہذا جو کچہ موافق تجربہ اور قواعد
بیدک کی متحقق ہوا ہو اگر بنظر رفاہ عام کی تحریر فرماوین تو خالی فائدہ خاص و
عام اور آگاہی انام سے ہوگا فقط

यदा विशूचिका शर्दे भवंति रेचनं वमिं तदा वरो
निषेक जं नान देय मन्नं मासुवे विशूचिका प्रसा
तिकातुरो पथ्यं पटोलजं ॥ राम दा स्त॥
वेदसे समतायां निदासार संगृह सेद बचन॥
عبارت در خط فارسی یدا ویسوچیکا دیں بہوت رے چم می مندا بریکہ
جبا نندیہ منم ماں یئے لسوچیکا رسا تس جینت پرو تہم پٹول جم رام کرتس بید
سمتایام ندان سار سنگرہ سیدم کیم ترجمہ یہ ہیضہ کا روگ ہوتا ہے

دست جاری ہوں یا نی تو حکیم حاذق آدمی کو عدا مدسے جلدی جسے ایس
اس مرض کے بالکل موقوف ہو جاویں او جسوقت ہی عدا مدسے عدا او سکے
اچھے ہو جاینگے بالکل یر دل سے رام کرشن میدکا ہی حکم مردان سسگرہ
سے یہ جس لیسے کلام ہے ..
कालीचरणस्यासमतायाम
کالی چرن سیاب سنویام ترجمہ کالے چرن میدکا ہی یہی مطلب ہے ۔

येविशूचिकारोग विनाअजीर्ण होतानहींजवतकये
रोगशुद्धनहोलेअच्छीतरह सेतवतकअन्नदेनानचा
हिय प्रमाणसुश्रुतकाहमनेलिखाहै पक्वेततोअन्ने
तुविलंघन स्यात्तु संपाचनंचापिविरेचनंवा ॥ विशुद्धदेह
स्यहिसद्यएव मूर्छादिसर्वाहिरुपैतिशान्तिं ॥ अस्था
पनंचापिवदंति पथ्यंसर्वासुयोगान परन्तिवोध
॥स्वखत विहारीलालके ॥ तत्पुत्र गौरीशंकर
वैद्यअधिकं ॥शुभं ॥=
یہ لسوچیکا روگ سا اجیرن ہوتا ہیں جستک یہ روگ سدہ ہو لے اچھی
طرح سے تب تک ان دیا بچا ہیے یہ بیان سنسرت کا ہے لکھا ہی مکوی تو
ایت بلنگھم سمپاچنم چاپی ررے جسم بالسدہ دیس سیہی سدیہ ایت رہ نیسار او بے
رو یے تسا تم استہا پنم چاپی ددت یتھم سراں یوگا سراتی بو دہ دستخط بہاری لال
کے تت پتہ گوری شنکر میدادہ کم ترجمہ غذا معدہ میں جب ہضم ہو جاوے
اور بعد اوسکے لنگھن اور فاقہ کیا ہو کہ اچھی طرح سے ہضم ہو اگر دست آگئے

اوریلکا مدل ہوگا جلدی جب وہمن اور دست موقوف ہوجاوں اور کسی
طرح کی خلش باقی نرہے جب ایسی صورت دیکھے تب غذا دے وگرنہ غذا
دینا کسیطرح نہ چاہیے متقدمین لے یہ بات کہی ہے

यावत विशूचिकारोगस्यशांतिर्नभवति तावत्कदाचिदपि प
थ्यनदेयम।।सर्वग्रंथसम्मतेन लिखितमिदम ॥ ५ ॥ ५

یاوت وشوچیکاروگس سپاشانتر نہ بہوتے تاوت کداچیدپی پتہم ندیم سرب
گرنتہ سمتیں لکہتم یدم ترجمہ جب تک وشوچی کا روگ دفع ہوجاوے تب تک
ہرگز غذا نہ دیوے سب کتابوں کا یہی حکم ہے یعنے ہیضہ کی بیماری میں نا
کسی قسم کی غذا نہ دیا چاہیے کیا وجہ کہ ہیضہ کی بیماری خاص ابدھمی سے
پیدا ہوتی ہے

द यांदेभगावानदीनवमाचोप्रशाद

دستخط پانڈے بہگوان دین دماد ہو پرشاد کے

स्वल्पंजदादोपविवर्धमानमनीतंनतेज. पथमह
णोतिभवत्य जीर्णोपितद्दा विमुक्षासामंदबु द्धिंवि
यमं निहतिसमस्समलाग्नयमेवमाध्य वनिदानो
स्तम भोलानाथवैद्य ॥

سوال ہم جداو کہ ہر دو مام تیم ملتہیہ تیماری ٹرونٹ ہوتی جیرنیپ تما
ی ہو کچہ سا سد بدتر نکہم بہت مم ستاای میومادہب مدا ہوکتم ترجمہ
روگ لینے تے اور دست اگرچہ تہوڑا بہی ہو اور اوسمیں زیادتی ہووے
اور بعد اسکے ہضم ہوئی ہو اور ہوکہہ بہی معلوم ہووے ازنا دار ۲ ہرن تمداو

وشل پہر کے ہوگی تحویر یہی سی مادھسب مدامیں لکہا ہے مولانا تہ مید

पुमनलंदानवापि सुविवेकविज्ञानताकुर्याम्राश्चात्प्र
तीकारंयेनाग्निस्त्वंप्रदीयतेआग्नेयसहिताया इ
ति वचनानलिखतं गिर्धारीलालस्यवेदम ॥

مہم لگہم بالی سیرک سحاماگرجات لسجات یرلی کارم ہیہ آگے سیرے
نیے آگی سمجہتایام آت سجمات لکہتم گردہارے لاس سیدم ترجمہ ہاں جب
اعراض دمع ہوجاویں اواحلالامراید ہیوجاویں اور واقے کیے ہوں اور دست
سے صاف ہوگیاہو اور کچہہ حالتس باقی رہے ہوتب لعداوس سے کے
ہوک بہی مشتعل ہوئی تواوسوقت میں مداویوں آتری سمجہتایہ حکم دیی ہے
یہہ گردہاری لعل نے لکہا ہے **مطلب چہارم** دربیان ودکر استعمالہائے
کہ ڈاکتران دستحا کردہ اند استفتار اگرکسی شخص کو اقسام ہیضہ میں سے
کسی قسم کا ہیضہ ہوا ہو یعنی اوسکو علی الاتصال قے اور دست دونوں
آرہے ہوں یا فقط دست لغیر قے کے آتے ہوں یا قے بدون دستو کے
آتی ہو اور پیٹ اوسکا پہولا ہوا ہو اور پیٹ میں اوسکے درد بلا ور
گہبراہٹ اور قبض اور تشنگی بہی لاحق ہو توایسی حالت میں اوسکو اگر کوئی طبیب
ہر دست اور ہر قے آنیکے لعد چاولو کی گاڑہی سیح یا شوربا گوشت کا تجویز
کرے اور تاکید بلیغ کرے تو اطبائے یورپ کے نزدیک اور دیسی

اپنے تجربہ اور قانون کے ایسا علاج جائز ہے یا نہیں اور چونکہ یہ امر
بہی رفاہ اور فلاح عام پر ہے لہذا جو کچھ اطبای یورپ کے نزدیک اُن کے
اپنے تجربہ اور قوانین سے متحقق ہوا ہو اگر بنظر رفاہ عام کے تحریر فرماویں
تو ہر آئینہ خالی فائدہ خاص و عام اور منفعت اور آگاہی انام سے نہو گا فقط

(جواب اینکہ ڈاکٹر تخمین جانسین صاحب مہتمم مدرسہ حیدرآباد نوشتہ اند)
دران صورت مناسب کہ بیمار ضعیف از بس باشد کہ نفق وغیرہ فقط از
خلو شود و در جمیع صورت دیگر نیز دم بالکل نقصان دارد فقط و آنہم بمقدار
کہ باعث لعق نگردد محفوظ دیگر اینکہ بعد ہر فصد دہرقی دادن ہیچ
حاجت نیست بلکہ عند الموقع در صورت کثرت ضعف دادنی ست و در صورت
خلاف این اگر ثابت گردد کہ لعق وغیرہ از باعث کثرت جرح در شکم باشد
روغن بید انجیر دادنی ست تا رفع جرح گردد و بعد آن ادویات قابض و
دافع رہا فقط تخمین جانسین مخفی نماند کہ چون تعبیر و تبدیل در الفاظ و خط
درست نمودہ لہذا اصلاح عبارت و الفاظ نہ نمودہ بعینہ درج کتاب شد
مگر بنا بر آنکہ فہم مطلب بسبب غلطی تحریر دشوار بود لہذا گذارش میرود
کہ ہر جا کہ لفظ نفق در جواب نوشتہ مراد از آن لعق باشد و خیال کہ بیا
بعد جار نوشتہ شد شاید باین صورت باید نوشت خلاف ولفظ دافع رہا
کہ در آخر جواب تحریر است مراد آنست کہ دافع ریاح قی بر دیگر بی رسلی ہای
عبارت نظر نماید ساخت کہ مطلب از مطلب ست (جواب کہ ڈاکٹر محمد وزیر

حسب ایمای ڈاکٹر ونڈو صاحب بہادر کہ مشاورہ دو ہزار روپیہ ملازم اند
نوشتہ اند) ڈاکٹر ونڈو صاحب بہادر کی رائی یہ ہی جس ہیضہ کی بیمار کو متصل
قی اور دست جاری ہوں تو شوربا یا یخنی دینا کچھ فائدہ نہیں ہی کیونکہ
خود ویں سوقی سے نکلجاتی ہے اور تاکید ابلا ماہی جائز نہیں ہی بلکہ بیمار
کی خواہش کی موافق ٹھنڈا پانی وغیرہ دیویں تو مضایقہ نہیں بغیر
خواہش کے دینا ضرور نہیں فقط المرقوم ۶ محرم ۱۲۹۱ ہجری
(جواب کہ ڈاکٹر محمد وزیر صاحب موصوف الصدر بطور تبدیل و تصحیح جواب
و توضیح آن نوشتہ اند) (مثال) شب کو کوئی شخص اچھی طرح سے اگر
سوگیا اور سحر ہوتی ہی قی دست کی شکایت شروع ہوئے ہوں تو اور
بیمار کی خواہش غذا اور پانی وغیرہ پر ہو تو یخنی اور شوربا وغیرہ دینا جائز
نہیں ہے فقط (ترجمہ جواب کہ ڈاکٹر بکٹر صاحب بہادر بطور تصحیح جواب
ڈنڈو صاحب بہادر و ڈاکٹر محمد وزیر صاحب نوشتہ اند) ایجابت
متفق الرای ہستم) (دستخط بکٹر ۱۰ اپریل ۱۸۷۴ عیسوی)
(ترجمہ جواب بکٹر صاحب بہادر کہ علیحدہ ہم نوشتہ اند) ہمگی مریضان ملک را
آب گرم می دہند وہمو دکنی گنجی برنج را از آب گرم مذکور ترجیح میدہند
لیکن ایجابت حسب عادت برائی ضعیف یعنی کم لتہ آور دوا شنول
سفوف سوڈا از اثر ہر دو یعنی آب گرم و گنجی برنج مذکور ترجیح می دہم ۲۶
جنوری ۱۸۷۴ عیسوی دستخط بکٹر صاحب حیدرآباد دکن (جس کسی
شخص کو قی اور دست آرہی ہوں اور دست میں غذا اول کی کھائی ہوئی ہو

نکل رہی ہو اور پیٹ پھولا ہوا اور درد دستکم بھی موجود ہو تو ایسی حالت
میں کچھ کھانا نہ دیا چاہیے - چاولوں کی پیچ اور نہ گوشت کا شوربا
لیکن جب علامات مذکورہ بالا رفع ہو جاویں اور بھوک لگی تو گوشت کا
شوربا یا چاولوں کی پیچ تھوڑی تھوڑی مقدار میں دیجاوے تو نقصان
نہیں ہے المرقوم ۲۲ ساون سنہ ۱۹۳۱ راقم ڈاکٹر گوپال چندر دیپ سی معالج
سری نگر کشمیر بدستخط انگریزی Sm

(Sd) Gopalchunder D.C.S.a, surgeon, In the service of H. H. the Maharaja of Cashmere

نقل اصل استفتای انگریزی

Iwill feel obliged by your kindly informing me whether should a person be attacked with Cholera or with purging and vomitting and if he pass and throw up indigested water & his stomach be puffed accompanied with pain cramp thirst and restlessness, if any Doctor at this stage of the

thick rice gruel or broth, in fact insist on its being given to the patient it will be considered admissible by English Doctor or the faculty because its for the benefit of thousands

ترجمہ اسکا میں آپکا نہایت ممنون ہونگا اگر آپ راہ شفقت مجھے مطلع کیجے
کہ اگر کوئی شخص جو بیماری ہیضہ سے گرفتار ہو اور اسکو دست یا قے آتی ہو یا ہم کیا ہو
پانی اسکے منہ سے آتا ہو اور اسکا پیٹ پھول گیا ہو اور پیٹھ اور درد ہوتا ہو اور دل میں بیکسی سستی اور بیقراری
ہی معلوم ہوئے اگر کوئی ڈاکٹر ایسی حالت میں چاول کی کاڑہی پیچ یا شوربا
گوشت سے بااصرار دیے کو کرے انگریزی ڈاکٹروں کے نزدیک یہ امر مناسب
معلوم ہویگا کیونکہ ہزاروں کے فائدے اس سے متصور ہیں فقط

نقل اصل جواب ڈاکٹر ہنری یا ٹرصاحب ڈاکٹر متعین سیالکوٹ ولایت راکہ
بعنایت تحریر کار دلسیار سامی وگرامی معزز و معتبر امدوار سرکار انگلشیہ یکہزار آمدہ
در ماہ مئی یا مدہ کہ در انگریزی تحریر کردہ اند فقط

Sealkote 4 August /73

My dear Sir

I received your letter of the 1st Inst a few hours ago The symptoms you describe are those of Cholera

The treatment I should recommend is as follows a large mustard plaster to the belly The parts affected with cramp to be very well hand-rubbed everytime the cramp occurs Iced water to be given to drink in small quantities frequently repeated to relieve the burning throat Sugar of lead with opium might be given internally but this should only be done by a medical man If there is suppression of urine, the patient should be put into a hot bath and Turpentine stupes applied to the loins In the first stages such as you have described the patients stomach could not bear broth. but it would be useful and necessary after those symptoms had subsided

I trust that no cases of Cholera have occurred in Jummoo if they have kindly let me know,

I remain &c Sir,
A. Potter

ترجمہ اسکا مہربان من سلامت مقام سیالکوٹ مورخہ ۲ اگست ۱۸۶۷ء
تہوڑاہی عرصہ گذرا کہ آپکا خط مورخہ یکم ماہ حال مجھے وصول ہوا آثار جو آپ
بیان فرماتے ہیں ہیضہ کے ہیں اور طریق معالجہ مریض جوکہ میری رائے میں
درست ہے ذیل میں قلمبند کرتا ہوں ٹراسائر شوکا پلاسٹر پیٹ میں
لگانا چاہیے اور حصو نکو جنمیں کہ تشنج معلوم ہوتا ہے جوب کشیدے
اور جیسوں اینٹھن معلوم ہوئے اونکی مالش کیجاوے اور تہوڑا پانی
برف کا پینے کو بار بار دیا جاہیے تاکہ پیاس کی شدت کم ہوتی جاوے
اور سعیدہ مع افیموں کے وقتا فوقتا کہلانا چاہیے لیکن یہ بات ڈاکٹری سے
کروانے چاہیے اور اگر رگوں میں دباؤ پایا جاوے تو مریض کو گرم حمام
میں بٹہانا چاہیے اور تارپین کے تیل کی پٹیوں میں مالش ہونیکی وجہ
سے شروع ہیضہ میں جیساکہ آپ نے بیان کیا ہے مریض کے پیٹ میں
ستور ماسین ٹہر سکتا لیکن اون علامتوں کے دفع ہوجانے کے
بعد یہ بہت مفید ہوگا مجھے یقین ہے کہ مقام جموں میں واردات ہیضہ
ہونے پاتے اگر کوئی ہوئی ہیں تو ازراہ عنایت مطلع کرتے

نقل اصل جواب پنڈت بخشی رام ڈاکٹر سارٹی فکٹ یافتہ سرکار انگریزی ملازم سری مہاراجہ صاحب بہادر والی جموں و کشمیر بدرماہہ هفتصد روپیہ چہرہ شاہی کہ در انگریزی نوشتہ اند

First the indigested matter should be got rid of and puffiness and pain removed there will be no harm in giving a little meat soup or rice water to the patient if he asks for food but not till the stomach is cleared of the indigested food

ترجمہ اسکا جبتک غذای غیر منہضم معدہ سے دفع ہو اور نفخ اور سب عوارض باقی رہیں دون غذا ہرگز نہ دیا چاہیے اور ہرگاہ معدہ خالی ہو اور جملہ اعراض مفقود ہوں اوسوقت اگر بیمار غذا طلب کرے تہوڑا شوربائے گوشت یا چانولوں کی پیچ دیجاوے کچہ نقصان نہیں مگر جبتک غذائے غیر منہضم و درد و قے و دست عارض ہوں غذا ہرگز نہ دیجاویگی فقط

نقل اصل جواب ڈاکٹر گوپال چندر بنگالی سارٹی فکٹ یافتہ سرکار انگریزی ملازم سرکار سری مہاراجہ صاحب بہادر بدرماہہ پنج صد روپیہ چہرہ شاہی کہ در انگریزی نوشتہ اند

In presence of such symptoms as

those described on the other half of this paper, no food whatever should be given to the patient I therefore agree with the opinion given by Pundit Buksheeram Saheb on the reverse of this, that is when the stomach has been cleared of undigested food, and all the other unpleasant symptoms removed, then there is no harm in giving a little soup of rice-water to the patient if he feels hungry

Sreenuggur
The 11th Augt /73

Sd/ Gopal Chunder Deb, S. A, Surgeon
In the service of H. H. the Maharaja of Cashmeer.

ترجمہ اسکا اس حالت میں کوئی غذا نہ دینا چاہیے اس امر میں میری رائے
ساتھ راے پنڈت بخشی رام صاحب کے برابر ہے کہ جبتک معدہٴ
بیمار غذاے فاسد سے پاک ہو جاوے اور اعراض سے بالکل صحت
پاوے تب تک غذا دینا ہرگز مناسب نہیں ہے بعد جلاء معدہ اور

رفع امراض کے ہو شوربا یا چاولوں کی پیچ اگر دیجاوے تو کچھ نقصان
نہیں ہے فقط (جواب مسٹر قاسم علی ڈاکٹر مورخہ ۱۱ جنوری سنہ ۱۸۹۲ع
رقیمہ سامی سے سرفرازی حاصل ہوئی کیفیت ہر سہ سوالات جناب
عوض کے موافق رائے اطبای یورپ کے لکھکر ارسال خدمت کرتا ہوں
جناب من علامات ہیضہ تین قسم پر منقسم ہیں قسم اول وہ اسہال ہیں جو قبل
شروع ہونے اس مرض کے لاحق ہوتا ہے ظاہر ہو کہ ملک ہند میں موسم
ہیضہ میں بیشتر لاحق ہونے اس مرض کے ایک قسم کا اسہال عارض ہوتا ہے
اگر وہ نہ روکا جاوے تو تبدیل پاکر ہیضہ ہو جاتا ہے فقط قسم دوم گیالپس
یعنے برد اطراف کی حالت ہے بعد خفیف دست اور قی وغیرہ کے ایک گھنٹہ
سے چھ گھنٹہ کے عرصہ میں جسم سرد اور تر ہو جاتا ہے اور آنکھیں گھس جاتی ہیں
اور رخسارے بیٹھ جاتے ہیں اور آواز بند اور نبض بہت ضعیف یا ساقط ہو جاتی
ہے قسم سوم حالت ریاکس وہ حالت ہے کہ حالت گیالپس یعنے برد اطراف
کے بعد علامتیں صحت کی نمودار ہوں اوسکی دو صورتیں ہیں اول بلا لحوق
کسی مرض دوسرے کے دوم لاحق ہونا کسی مرض دوسرے کا مثل سرسام و بخار
وغیرہ کے اب صورت علی الطریق سوال و جواب ایک کرتا ہوں فقط سوال اول
اگر کسی شخص کو قی اور دست علی الاتصال دو دو بار آرہے ہیں اور ہر قی
اور ہر دست میں غذا اول کی کھائی ہوئی نکل رہی ہو تو اطبای یورپ کے
نزدیک پیچ چاولوں کی اور شوربا ہر دست و قی کے بعد دینا مناسب ہی یا نہیں
جواب یہ علامات کسی صورت ما ہیضہ میں نہیں پائے جاتے بلکہ یہ علامتیں مرض

واقدام بر آن غذا ننماید بلکه احتراز تمام در هیضه در حالت رجوع ساعات
امتلائیه شدیده و عدم اشتهاء غذا می دهند منشاء آن نیست مگر لاعلمی و عدم
حذاقت و عدم ممارست در فن طب یا محض تقلید اطبای فرنگ بزعم خود و عقل
سلیم بادنی تأمل که عقلاء انسان چنین امر را روا دارند و گوارا نمایند چنانچه از جواب
استفتاهای که مرقوم شدند ظاهر و باهر گردیده و بالفرض اگر ثابت هم شود که
نزد اطبای فرنگ دادن غذا در هیضه و تخمه در حالت امتلا و قبل نقاء جائز
بل واجب است پس ضرور نیست که در حق و باطل هر دو پیروی و تقلید ایشان
بر دست همت واجب و لازم دانند و کافه انام را عوض فلاح در مخاطره
و تهلکه اندازند و محض بتماشاء لعب بعض از اطبای فرنگ کار عمل و علم و تمیز تام
نداشته باشند هر چه عقلا و نقلا و مشاهده و تجربه باتفاق جمهور از سالیان دراز
ممنوع و محظور و محذور باشد عمل بر آن بر خود واجب و متحتم دانند و بات حمیه و صائبه
را که عقلا و نقلا و شرعا از ارکان معالجات و مداوی است و تفصیلش گذشت
از طب براندازند و احتیاط را که سبیل نجات است بالمره ترک نمایند طریقه حذاقت
و دانشوری و انصاف مقتضی آنست که برای استماع عباد هر چه براهین ساطعه
و بینات باهره قاطعه دریابند بران استقامت نمایند و اختیار فرمایند و جاده عدل
و انصاف گذارند به تقلید کسانی که لیاقت آن ندارند که تقلید شان کرده آید
ممنوعات و محظورات را معمول خود نه سازند و یقین است که در این صورت
دانایان فرنگ هم که شیوه مرضیه نصفت و عدالت را پسندیده می فرمایند دست
نگریبان نخواهند شد و باصرار تقلید بیجا این کسان را در مسائل طبیه تحریر نخواهند کرد

آنرا واجب و لازم بر کسی نخواهد گردید ما علینا الا البلاغ و الله الهادی الی سواء الطریق وهو ولی التوفیق * آخر ما اردنا ایراده فی هذا المقام بتوفیق الله الملک العلام فلله الحمد والمنه وعلی نبیه وآله الصلوة والتحیه

تمام

غلطنامه منافع المنیه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۲	العوس	السوس	۲۱	۱۹	حارجیه	خارجیه	۳۶	۶	وکربها	وکرتها
۳	۱۵	السه	السه	۲۲	۱۱	تسمیسکه	شمعیسکه	۳۶	۷	واردرک	وارد رگ
۴	۱۹	لعرس	تعرس	۲۳	۵	ادحلوق	اوحس	〃	۹	الملحم	اللحم
〃	〃	لعرف	یعرف	۲۴	۱۶	المعراله	العسرله	〃	۱۵	یتعطیه	تعطیه
۵	۱۵	ناعلمه	ناعلمه	۲۵	۱۹	الرعس	فرعیں	۳۷	۳	اتر کی	ترک
۶	۶	وال	واں	۲۶	۹	للمراج	للعراج	〃	۱	سدره	سدره
۷	۱۱	معی	سعی	۲۷	۱	توائد	فوائد	〃	۱۴	یملص	بملص
۸	۱۷	مائره	مائره	۲۹	۸	الحرب	الحرب	۳۹	۵	والطبیعه	والطبیعه
۱۳	۱۱	اس ما	اسما	۲۹	۱۹	مع	معج	۴	۴۸	الرالمای	الرالحکم
۱۴	۷	اہل	واہل	۳	۱۱	دعل	دغل	۴۳	۹	دالیقه	دالقه
۱۵	۱۲	والعی	والتی	۳۱	۴	الحمیه	الحمیة	۴۷	۱۲	عدوی	عدو
〃	۱۹	اکرکه عدا	کرعدا	۳۲	۳	مں	مں	۴۸	۱۳	قوه	قوة
۱۷	۱۳	دماآنکه	وماآنکه	〃	۶	الدلیب	الدلیسا	۵۱	۱۳	نعبده	بعدله
۱۸	۹	رطوبات	رطوبت	۳۳	۳	اکرمه سا	اکیه سا	〃	۱۸	روارث	روارث
۲۰	۳	بالکلیه	بالکلیه	〃	۱۹	علاجما	علاجها	۵۳	۱۵	وحها	وجها
۲۱	۱۹	عاص	عارض	۳۴	۱۹	هیکرسد	هیگرسد	۵۳	۱۶	القدس	العدین

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۹	۱۰	دیتی	دیتی کر
۶۹	۱۰	لساب	اسباب
۶۹	۱۴	[illegible]	[illegible]
۷۰	۱۷	مانع	[illegible]
۷۰	۱۵	[illegible]	[illegible]
۷۰	۱۲	مسر	مدر
۷۰	۱۵	داسمو	داسمو
۷۰	۱۸	یواں	ایواں
۷۱	۱۹	[illegible]	[illegible]
۷۲	۱	حا	مصا
۷۳	۳	شس	شمس
۷۳	۸	اول	ادل
〃	۱۷	ارسل	ارسل
۷۵	۴	مالعام	بالعام
〃	۹	بالعام	بالمقام
〃	۱۲	اعوش	اعوش
۷۶	۶	[illegible]	[illegible]
۷۷	۱۴	محسر	محسر
〃	۱۲	اعدا	اعدا
۷۹	۷	کرسر	کرسا
〃	۱۵	مائرہ	مائر
۸۰	۴	آنیس	انیس

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۸		مسدود	مسیدد
۱۱	۳	وریی	وری
۸	۱	عیتیر	عیتیرا
۸	۶	سی	سی
۸۲	۷	لا	طلہ
۸۳	۱۰	गति	[illegible]
۳	۱۵	क्या	क्ये
۸۳	۱۵	क्या	क्य
۳	۱۹	वैति	वेता
۸۳	۱۲	मिहा	निवेद
۸۳	۱۴	वेदस	वेदस
۸۳	۱۷	गऊ	गऊ
〃	۱۰	گرس	گری
۸۳	۴	स्वा	स्वाम
〃	-	ता	ते
-	x	x	x
۲	۵	x۰	x
〃	〃	याम	यम
〃	۸	क	के
۳	۱۹	ग	ऽ
〃	۹	तु	तु
〃	۳	शु	शु

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۸۴	۱۲	म	म
۲	۱۲	[illegible]	[illegible]
〃	〃	عساد	عساد
〃	۱۴	وکار	لوکاسر
〃	〃	بہورد	لورد
〃	۱	سر	ستر
۹۶	۱۴	پرسا	لورسب
۸۷	۸	اسیح	[illegible]
۸۷	۱	لع	مس
۸۷	۱۴	ی	ال
۸۷	۱۹	سرکی	سرکہ
۸۸	۱	[illegible]	[illegible]
۸۸	۲	[illegible]	[illegible]
۸۸	۳	کیہ	کیمہ
۸۸	۱۵	مراب	مرآب
۹۵	۴	نوب	نورسب
۹۵	۱۴	حدرب	نورب
۹۶	۱	اوسیا	اوسسا
〃	۸	دہرن	دہوں
〃	〃	مالی	بالی
〃	۹	سرآں	[illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۹۷	۱۴	ارمی	آرمی
-	۱۹	حروب	حرت
۹۸	۱۵	ماہرو	ماہرو

غلط نامہ حاشیہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۳	للعو	للعر
۲۴	۱	فرح	فرح
۲۹	۱	مار	مار
۲۹	۹	فعال	فسال
۲۹	۱	ار	اد
۱۹	۱۱	دہا	دہار
۲۹	۱۳	الطا	الصا
۱۹	۱۴	مراں	مرال
۹	۱۹	حسرا	چرا
۹	۲۷	ررر	رریہ
۴۳	۲	آمید	امید
۴۳	۴	آرمد	آرمد
۴۸	۹	نقرسا	بیرس

تمت

واسطے سند اس امر کے کہ کتاب یہی ہوئی خاص طبع سلوی کی ہے مہر مطبع ثبت کی گئی فقط